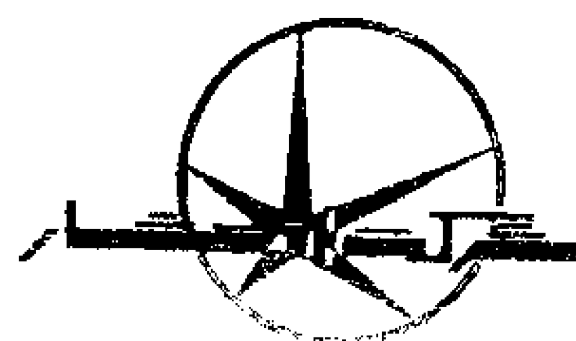
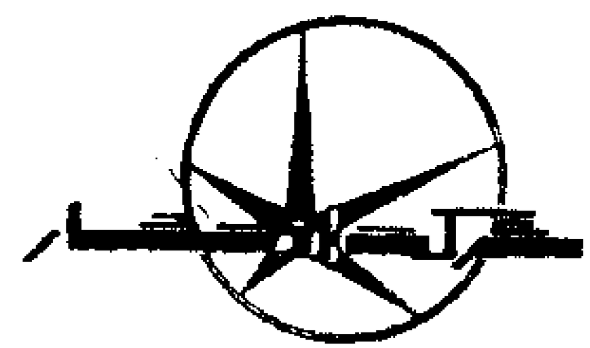
حقارت سلمان رشدی !

نوشتهٔ

مصطفی حسینی طباطبائی





نام کتاب: حقارت سلمان رشدی

مولف: مصطفی حسینی طباطبائی

ناشر: شرکت سهامی انتشار

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

چاپخانه: رستمخانی

تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۶۸

فهرست

پیشگفتار ۹
دشمنی دیرینه با اسلام ۱۱
ولتر و پیامبر اسلام (ص) ۱۴
پشیمانی از دشمنی با اسلام ۱۶
خاورشناسان مغرض! ۲۲
سلمان رشدی و بازگشت به قرون وسطی ۲۶
ترفند رشدی در شیوه نگارش ۲۸
حقارت سلمان رشدی ۳۱
ای آزادی بنام تو چه جنایتها که نکرده‌اند؟! ۳۶
کتابنامه ۳۹

أَللّٰهُ يستهزِئُ بِهِم وَيَمُدُّهم
فی طُغيانِهِم يَعْمَهون

البقرة/۱۵

خدا آنان را به سخريّه ميگيرد وايشان را
وامی‌گذارد تادرطغيان خويش
سرگردان بمانند!

«برخی از مردم تا آنجا تشنهٔ نام‌آوری و شهرت‌اند که حاضر می شوند برای آنکه آوازه‌ای پیدا کنند، مقدّس‌ترین امور را مورد تمسخر قرار دهند! حقیقت آنستکه این روحیّه، از حقارت شدیدی ناشی می شود که آنها در خود احساس می‌کنند و چون ایمان راستینی به خدا ندارند نمی‌توانند احساس مزبور را از راه درک عظمت خداوند جبران کنند و نفس خود را بوسیلهٔ این توجّه پرشکوه، تعالی بخشند، بدینجهت با اهانت به مقدّسات دینی یا توهین به بزرگان دین، ناخودآگاه خودشان را برتر از همهٔ امور مقدّس و والاتر از تمام بزرگان و پیامبران وانمود می‌کنند، یعنی این بیچارگان با همهٔ ذلّت نفس، بطور ناخودآگاه ادّعای خدایی دارند! اینست که در پیشگاه حقیقت، سزاوار تمسخر و درخور تحقیرند چنانکه در تنزیلِ ربّانی می خوانیم: اللهُ یَستهزئُ بِهِم و یَمُدّهم فی طُغیانِهِم یَعْمَهون! ...»

م.ح.ط

هوالعلیم الحکیم

پیشگفتار

این رسالهٔ کوتاه در نظر اوّل برای مردم مغرب زمین نگاشته شدتا لحظه هایی به گذشته بازگردند و ملاحظه کنند که «اسلامشناسی» در آندیار چگونه با تهمت و افتراء به پیامبر بزرگ اسلام آغاز شد. و آنگاه بچه صورت محققّان غربی به مرحلهٔ بیداری و آگاهی رسیدند و راه پیشرفت و ترقی را در شناخت اسلام پیمودند. و سپس توجه کنند که چگونه دستهای آشکار و پنهان با تشویق نویسندهٔ «آیات شیطانی» تصمیم گرفتند که اسلامشناسی را در غرب دوباره به گذشتهٔ تاریک و دور از آگاهی بازگردانند و گزارش سیرهٔ پیامبر (ص) را با افتراء و استهزاء درآمیزند تا به مقاصد سیاسی خود نزدیک شوند.
مقصود از تهیهٔ این رساله آنست که مردم غرب بیش از پیش دریابند که کار «سلمان رشدی»، نوعی توطئه سیاسی است و از عالم دانش و تحقیق فاصلهٔ بسیار دارد و کتاب وی حتّی در کنار آثار برخی از خاورشناسان مغرض که در عصر ما به تلاشهای ظاهراً علمی برخاسته اند، قرار نمی‌گیرد.
سپس مناسب دیده شد که رسالهٔ حاضر در کشور عزیز خودمان نیز انتشار یابد تا به یاری خداوند دانا، سطح آگاهی عمومی را در این ماجری بالا تر بَرد.
نکته ای که گفتن آن در این پیشگفتار لازم بنظر می رسد اینست که کتاب «آیات شیطانی» اثر سلمان رشدی به سَبکی تخیّلی و غیر مستند نگاشته شده و بقول خود نویسنده اش، کاری رؤیا گونه است! بنابراین، ارزش آن را ندارد که متن این کتاب صفحه به صفحه گزارش شود و با مدارک موثّق تاریخی، مقایسه و نقد گردد. آنچه در اینرساله مورد بحث قرار گرفته نقد ترفندها و انگیزه های شیطانی سلمان رشدی در نگارش کتاب خود بوده است تا معلوم شود که کتاب مزبور چه جایگاه حقیری را در عالم تحقیق حائز است و برای اثبات این حقارت، نگارش کتابی ضخیم و پرورق لازم نبود بلکه تا حدّی «نقض غرض» مینمود!

از خداوند دانا و توانا که پشتیبان حقایق و امید حقجویان عالم است درخواست می‌کنم که نیرنگ‌های باطل گرایان و شیطان پرستان را همواره بدست مدافعان حق، بی اثر سازد و بر جمعیّت پاکان و قدرت نیکان بیافزاید.

تجریش، ۱٤۱۰ هجری قمری برابر با ۱۳٦۸ هجری شمسی

مصطفی حسینی طباطبائی

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحیم

خدایی را می‌ستایم که رحمتش همه چیز را فراگرفته، و قدرتش همهٔ کائنات را مقهور ساخته هیچ موجودی در وجود و بقاء بی نیاز از او نیست و هیچ نیرویی در برابر کمترین فرمانش، کوچکترین تاب مقاومت ندارد.

و بر همهٔ پیامبران وی که با دلهای پرفروغ و اراده‌های استوار، تاریخ بشریّت را دگرگون کردند و به زندگی مادّی انسان، روح و معنا بخشیدند درود می‌فرستم.

دشمنی دیرینه با اسلام!

ماجرای سلمان رشدی و «آیات شیطانی» او ــ که اتّفاقاً مناسبترین نام برای کتاب وی بشمار می‌رود! ـ اینروزها تقریباً به همه جا رسیده ولی همه کس نمی‌داند که این ماجریٰ، پدیده‌ای نو درآمد در مغرب زمین نیست، دشمنان غربی اسلام از قرنهای گذشته تاکنون بارها راه اهانت و تمسخر را در رویارویی با اسلام پیش گرفته‌اند و مکرّر سلمان رشدی‌ها از میان ایشان بظهور پیوسته‌اند ولی همیشه در پایان کار دچار خسارت شده و به نتیجهٔ معکوس رسیده‌اند!

پس از جنگهای صلیبی، مسیحیان افسانه‌های دروغین و زننده‌ای دربارهٔ پیامبر پاک اسلام (ص) ساختند و پرداختند بامید آنکه از اینراه چهرهٔ اسلام و فرهنگ مسلمانان را زشت و تنفّرانگیز جلوه دهند. درصورتیکه قرآن کریم برخلاف این روش، به مسلمین سفارش کرده است که مبادا دشمنی با دسته‌ای، آنها را به بیعدالتی در حقِ آنگروه بکشاند و راه بی انصافی را دربارهٔ مخالفان خود بپیمایند چنانکه می فرماید:

یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهداءَ بالْقِسْطِ ولایَجْرِمَنَّکُم شَنَآنُ قومٍ علیٰ أن لا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتقویٰ وَ اتَّقُوا اللّهَ إنَّ اللّهَ خَبیرٌ بما تَعْمَلون (المائدة ــ ۸)

یعنی: «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، برای خدا بپاخیزید و به عدالت گواهی دهید و دشمنی با گروهی شما را به بیعدالتی دربارهٔ آنان وادار نکند. عدالت ورزید که به تقویٰ نزدیکتر است و از نافرمانی خدا بپرهیزید که خداوند از کارهایی که می‌کنید آگاه است.»

این آموزش، چنان در روحیّهٔ مسلمانان مؤثّر افتاد که در همان جنگهای صلیبی، مکرّر آثار نیک و ثمرات پسندیدهٔ خود را نشان داد. مثلاً صلیبی ها چون اورشلیم را بتصّرف درآوردند در سراسرِ شهر، سیل خون براه انداختند ولی مسلمین هنگامیکه اورشلیم را از صلیبیّون باز پس گرفتند، سفارش کتاب آسمانی و پیامبر گرامی خود را از یاد نبردند و دست بخون مردم شهر نیالودند چنانکه مورّخان غربی به این فضیلت گواهی داده‌اند و بعنوان نمونه، **اشتیونْ رانْسیمان** در کتاب: «**تاریخ جنگهای صلیبی**» می نویسد:

«مردان پیروز، افرادی شریف و با مروت بودند. دُرست در همانجا که در هشتاد و هشت سال پیش فرنگیان از دریای خون گذشتند، حتّیٰ یک خانه به یغما نرفت و به یک جاندار آسیب نرسید. به امر صلاح الدّین، سربازان خیابانها و دروازه‌ها را زیر نظر گرفتند و از هرگونه دست‌اندازی احتمالی به جان و مال مردم جلوگیری بعمل آوردند.[۱]»

این رفتار جوانمردانه، نتیجهٔ تعالیم پیامبر اسلام بود که به پیروان خود سفارش می‌کرد حتّی در نبرد با دشمن، جانبِ عدل و کرامت را از یاد نبرند و تسلیم قساوت محض نشوند و بدشمنان خویش افتراء و تهمت نبندند و قراردادها و امان نامه های خود را با آنان محترم شمرند چنانکه آثار فراوانی در اینباره از پیامبر اسلام (ص) بیادگار مانده است.

ولی متأسّفانه مسیحیان متعصّب، از دروغپردازی دربارهٔ مسلمانان و توهین و تهمت به پیامبر ارجمند ایشان در طول تاریخ دریغ نداشته‌اند.

در قرون وُسطیٰ گاهی پیامبر اسلام را اُسقفی رومی (کاردینال) معرّفی می‌کردند که چون بمقام پاپی نائل نشد، به عربستان گریخت و آیینی ناصواب بنیان نهاد!! چنانکه این افترای رسوا را **پیِربِلْ** در «**فرهنگ تاریخی و فلسفی**» از قول گزارشگران مسیحی نقل کرده است[۲]. با اینکه اصل و نَسَب پیامبر عربی (ص) از مسلّمات تاریخی بشمار می آید و جز افراد مغرض یا بیمار، کسی در اینباره کمترین تردیدی روا نمی دارد.

ژِیبردونُوژان، مورّخ دروغپرداز مسیحی حکایت می‌کند که: «وفات پیامبر اسلام از شدّت مستی صورت گرفت و خوکها پیکر او را خوردند(!!) از همینرو، آشامیدن شراب و خوردن گوشت خوک در اسلام تحریم شد»[۳]!!

گمان نمی‌کنم که این مردکِ دروغزن نمی دانسته که آشامیدن شراب و خوردن گوشت خوک در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) تحریم شده بود و آیات مربوط بآندو، بصراحت در

۱ـ تاریخ جنگهای صلیبی، ترجمهٔ منوچهر کاشف، جلد دوّم، صفحهٔ ۵۴۴.
۲ـ Dictionnaire historique et Philosophique جلد دوّم، صفحهٔ ۸۹۶.
۳ـ به کتاب «مسئله وحی» نوشتهٔ مهندس مهدی بازرگان، صفحهٔ ۱۹ رجوع کنید.

قرآن کریم آمده است و فکر نمی‌کنم واقعاً او خبر نداشته که پیامبر بزرگ اسلام، هنگامی وفات کرد که هزاران تن پیروانِ جدّی و سربازان مجاهد داشت که پیکر او را محترم شمردند و گروه گروه بر وی نماز گزاردند و خاندانش با احترامِ تمام او را دفن کردند ولی افتراء و تهمت، دلیل و برهان نمی شناسد و مدرک و مأخذ نمی خواهد!

دروغها و افسانه هاییکه در عصر **شکسپیر** میان مردم انگلستان دربارهٔ پیامبر اسلام و مسلمانان رواج داشت در فصل نهم از کتاب: «**هلال و گل سرخ**»* تألیف **چیو**** آمده است[۴] که خوانندهٔ نیمه آگاه! را حیرت زده می‌کند تا چه رسد به آگاهان از تاریخ اسلام و تعالیم قرآن و سیرت پیامبر (ص).

اخیراً یکی از پژوهندگان غربی به نام **بکینگام** رساله‌ای را معرّفی کرده که در حدود سال ۱۵۱۵ میلادی در لندن به چاپ رسیده است. در آغاز رسالهٔ مزبور عنوان: «**قرآن، کتاب قانونِ تُرکان**»!! بچشم می خورد، نویسندهٔ جاهل بلکه مغرض این رساله در خلال آن می نویسد: «مسلمانان، عیسیٰ را بعنوان خدا می شناسند»!! و باز می نویسد: «از دیدگاه اسلام، بهشت جایگاه مردانی است که ده همسر برگزیده باشند»!! و همچنین آورده است: «مسلمانان، هفت ماه در سال را روزه می‌گیرند»!! و این رسالهٔ فخیمه! هم اکنون تحت عنوان «قرآن» در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موضوع بندی شده و نگاهداری می شود[۵]. البتّه کافیست که کسی یکبار بطور بسیار سطحی، قرآن کریم را مطالعه کند تا از این همه دروغگویی بشگفت آید.

مُنتِسکیُو که ازفلاسفه وقانونگذاران شهیر غرب در نیمهٔ اوّل قرن هیجدهم بشمار می رود، پاره‌ای از این دروغهای شاخدار! را در آثار خود تکرار نموده و مسؤولیّت صحّت آنها را هم بعهده گرفته است. وی در کتاب مشهور «**روحُ القوانین**»*** آنجا که از تأثیر هوای‌گرم در بلوغ جنسی سخن می گوید بعنوان شاهد بر بلوغ زودرسِ زنان، می نویسد: «**پِریدو در شرح حال محمّد می‌گوید که وی خدیجه را در سنّ پنجسالگی به حبالهٔ نکاح درآورد و در هشت سالگی با وی همخواب شد.**»[۶]!!

---

* The Grescent the Rose
** Chew

۴ـــ به صفحهٔ ۳۸۷ تا ۴۵۱ چاپ نیویورک ۱۹۶۵، از این کتاب نگاه کنید.

۵ـــ به کتاب: «نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران» اثر دکتر عبدالهادی حائری،صفحهٔ ۴۸۸ بنگرید.

*** Esprit des Lois

۶ـــ روح القوانین، ترجمهٔ علی اکبر مهتدی، صفحهٔ ۴۳۲.

آنگاه منتسکیو، این افسانهٔ بی اساس را که مخالف شواهد روشنِ تاریخ است به بهانهٔ آنکه در کشورهای گرمسیر، زنان زودتر به بلوغ جنسی می رسند، می پذیرد و می نویسد:

«این است که زنهای کشورهای گرمسیر، در سنّ بیست سالگی پیر هستند[۷]»!!

گمان ندارم که لازم باشد یادآوری کنم باتّفاق مورّخان، خدیجه (ع) چون بهمسری محمّد (ص) درآمد حدود ٤٠ سال داشت و زنی بیوه بود.

اینها چند نمونه از آگاهی و انصاف! دشمنان غربی اسلام در قرون گذشته است، نمونه هایی است از گزارش آنان دربارهٔ پیامبر اسلام (ص) و آیین او که تاریخ بشر را متحوّل ساخته و بر جهان معرفت و اخلاق پرتو افکنده است، آری بقولِ قرآن کریم:

ذٰلِکَ مَبْلَغُهُم مِنَ العِلمِ إنَّ ربَّک هُوَ أعلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عن سَبیلِهِ و هُوَ أعلَمُ بِمَنِ اهْتَدیٰ. (النّجم ـــ ٣٠)

«اینست منتهای دانش ایشان! همانا خدای تو بر آنانکه از طریق او گمراه شدند و نیز برآنانکه ره یافتند، آگاهتر از هر کس است.»

ولتر و پیامبر اسلام (ص)

تهمت های شگفت آور غربیان درگذشته نه تنها میان مردم عوام و بی دانش، شایع بود بلکه از زبان برخی متفکّران و دانشمندان ایشان نیز شنیده می شد و در حقیقت همین خواصّ بودند که عوام النّاس را بر ضدّ پیامبر و الامقام اسلام (ص) برمی انگیختند و دستاویزی بدست آنان می دادند تا تهمت ها را مضاعف سازند!

از جملهٔ این متفکّران و روشنفکران، یکی وُلْتِر فیلسوف و نویسندهٔ مشهور فرانسوی بود که از ابراز مخالفت و اهانت نسبت به مقام قُدسیِ پیامبر بزرگوار اسلام (ص) خودداری نورزید تا آنجا که نمایشنامه ای با عنوان: **«محمّد یا تعصّب»*** ترتیب داد و آنرا به سال ۱۷٤۲ میلادی در پاریس بمعرض نمایش گذاشت و در خلال آن، پیامبر پاک خدا (ص) را آماج انواع تهمت ها و اهانت ها قرار داد. نمایشنامهٔ ولتر را یکی از محقّقان معاصر اینچنین خلاصه کرده است: «**حارث**، یکی از پیروان **محمّد** در جنگی که بین طائفهٔ قریش و مسلمانان مدینه در می‌گیرد، **زید** فرزند **زُوپیر** حاکم دادگستر مکّه را می رباید. این کودک در حرمسرای محمّد و تحت تعالیم او بزرگ می شود ولی از کودکی به خواهر ناشناختهٔ خود **زینب** که او هم نزد محمّد بزرگ شده ولی اسیر زوپیر بود دل می بندد. از طرفی محمّد نیز شیفته و دلباختهٔ زینب است لذا برای اینکه بوصال معشوقه برسد و در ضمن، زوپیر را از سر راه خود

۷ـــ روح القوانین، ترجمهٔ علی اکبر مهتدی، صفحهٔ ٤٣٣.

* Mahomet Ou Le fanatisme

بردارد وعده‌هایی خوش به زید می دهد تا او را بکشتن زوپیر تحریص نماید. این وعده‌ها عبارتند از زینب در این دنیا و بهشت در آنجهان. زید می پذیرد و خود را به مکّه می رساند و با همکاری زینب، پنهانی به حرمسرای زوپیر رخنه می‌کند و در لحظه ای مناسب ـــ بی آنکه بداند ـــ پدر پیر و فرسودهٔ خویش را که در تمام عمر لحظه‌ای از فداکاری برای وطنش غفلت نکرده است از پای در می آورد. ولی زوپیر در نَفَس آخر، فرزندان خود زید و زینب را باز می شناسد و آنان را در آغوش می فشارد و از زید می خواهد که انتقام خونش را بگیرد. زید خروشان بسوی مردم می شتابد تا آنان را برضدّ محمّد برانگیزد ولی دیری نمی پاید که خود نیز بر زمین نقش می بندد زیرا محمّد قبلاً بوسیلهٔ عُمَر او را مسموم کرده است[۸].»!

ولتر در این نمایشنامه، ماجرای زید و زینب را که در صدر اسلام پیش آمده بکلّی دگرگون ساخته و تحریف کرده است یعنی آن را بدلخواه خود، بصورتی در آورده که احساسات تماشاچی را سخت برضدّ پیامبر گرامی اسلام (ص) برانگیزد و اینکار، جز خیانت به دین و تاریخ چه نام دارد؟ ماجرای زید و زینب در قرآن مجید[۹] به اشارت آمده و تفاسیر قرآن[۱۰] و کتب سیره[۱۱] و تَراجم عرب[۱۲] نیز این موضوع را به تفصیل گزارش کرده‌اند، شاید برای خوانندگان اروپایی باور کردنی نباشد که گزارشهای این ماجریٰ، با آنچه ولتر بصورت نمایشنامه درآورده از بهشت تا دوزخ فاصله دارد! مگر آنکه مانند بسیاری از شرقی ها آن را در کتابهای تاریخی خوانده و پیگیری کرده باشند. ما در اینجا چکیدهٔ جریان مزبور را به کمک مآخذ اصلی، بنظر خوانندگان می رسانیم تا آنرا با نمایشنامهٔ ولتر مقایسه کنند:

«روایات مورّخان عرب اتّفاق دارند که کودکی به نام **زید** پیش از نبوّت **محمّد** (ص) از خانوادهٔ خود دزدیده می شود. این کودک را در بازار مکّه بمعرض فروش می‌گذارند و **حکیم** بن حِزام برادرزادهٔ **خدیجه** (همسر محمّد) وی را خریداری می‌کند و آنرا به عمّه اش هدیّه می دهد. خدیجه آن غلام را به شوهر خود **محمّد** می بخشد. محمّد (ص) زید را آزاد کرده به فرزند خواندگی می پذیرد و این موضوع را در میان جمع، اعلام می دارد. از سوی دیگر **حارثه** پدر زید که در جستجوی فرزندش بوده، وی را در مکّه نزد محمّد می یابد و زید، میان محمّد و حارثه ـــ بدلیل خوشرفتاری ها و محبّت محمّد ـــ زندگی با او را ترجیح می دهد و حاضر

۸ـــ اسلام از نظر ولتر، اثر دکتر جواد حدیدی، صفحهٔ ۲۶.

۹ـــ سورهٔ احزاب، آیات ۳۶ تا ۴۰.

۱۰ـــ بعنوان نمونه، به: تفسیر جامع البیان، اثر أبوجعفر طبری، جزء ۲۳ بنگرید.

۱۱ـــ بعنوان نمونه، به: سیرهٔ ابن هشام، القسم الأوّل، صفحهٔ ۲۴۷ تا ۲۴۹ رجوع کنید.

۱۲ـــ بعنوان نمونه، به: الطّبقات الکبریٰ، اثر إبن سعد جزء ۳، صفحه ۲۷ نگاه کنید.

نمی شود با پدر بخانه باز گردد. چند سال بعد که محمّد بن عبدالله (ص) به نبوّت برانگیخته می شود و دعوت خود را بسوی توحید و ترک بت‌پرستی آغاز می‌کند، زید از نخستین کسانی بوده که بدو ایمان می آورد. پس از مدّتی، پیامبر (ص) از دختر عمّهٔ خودش زینب برای ازدواج با زید خواستگاری می نماید، زینب در ابتدا بگمان آنکه پیامبر (ص) او را برای خود خواستگاری کرده، می پذیرد ولی چون از حقیقت امر آگاه می شود. از قبول پیشنهاد ازدواج، امتناع می ورزد ولی سرانجام در اثر پافشاری پیامبر (ص) بدان زناشویی راضی می‌گردد و به همسری زید در می آید.

زید و زینب مدّتی با یکدیگر زندگی می‌کنند تا آنکه میانشان ناسازگاری پیش می آید و پیامبر (ص) می‌کوشد تا مانع جدایی آندو از هم شود امّا سودمند نمی افتد. عاقبت زید همسر خود را طلاق می دهد و پس از چندی، پیامبر (ص) بخواستگاری دختر عمّهٔ مُطلّقه اش زینب، می رود تا هم این قانون غیرطبیعی را بشکند که: «احکام پسر خواندگی در هر چیز مانند احکام پسرِ حقیقی است» و هم زندگی شکست خوردهٔ زینب را ــ که در اثر پافشاری او بپا شده بود ــ جبران کند. زینب از این دعوت استقبال می نماید و زید هم همسر دیگری انتخاب نموده زندگی تازه‌ای را آغاز می‌کند و مدّتها بعد در نبرد با رومیان یعنی در جنگ مؤته به شهادت می رسد.».

چنانکه ملاحظه می شود تفاوت میان این ماجری و افسانه ای که ولتر پرداخته چندان زیاد است که نمی توان گفت مورّخان عرب و ولتر یک حادثه را به دو صورت، گزارش نموده‌اند بلکه باید گفت که اساساً آنچه ولتر آورده چیزی جدا از حکایت زید و زینب بوده و کمترین شاهد و مدرکی هم از تاریخ ندارد. در عین حال نمی توان انکار کرد که ولتر با نوشتن نمایشنامهٔ مزبور قصد توهین به پیامبر اسلام را داشته است بهمین جهت می بینیم که وی در آثار بعدی خود از این اهانت، ابراز ندامت می‌کند. ولتر در سالهای بعد، نوشته است:
«من در حقّ محمّد، بسیار بد کردم»[۱۳]

پشیمانی از دشمنی با اسلام

دروغپردازی دربارهٔ شخصیّت های نامدار تاریخ، برای همهٔ مردم جالب نیست و همیشه مورد استقبال قرار نمی‌گیرد، از این رو در غرب، تهمت هایی که به پیامبر بزرگوار اسلام (ص) زده شد، مقبولِ عموم دانشوران نیافتاد. البتّه در غرب هم مانند سرزمین های دیگر، اشخاص متفکّر و محقّق و شجاعی یافت می شوند که به پژوهش در احوال شخصیّت های برجستهٔ

۱۳ــ اسلام از نظر ولتر بنقل از کلّیّات آثار ولتر، چاپ پاریس، جلد اوّل، صفحهٔ ۸۳.

عالَم، علاقه نشان می دهند، این افراد از قبول شایعات بی اساس معمولاً خودداری می ورزند و چنانچه در خلال پژوهشهای خویش دریابند که بزرگان تاریخ، مورد تهمت و افتراء قرار گرفته اند، دامن همّت بکمر زده و سخت از آنان دفاع می‌کنند و دروغهای دشمنانشان را افشاء می سازند. محقّقان مزبور را در حقیقت باید از پاسداران تاریخ و نگهبانان راستی و فضیلت شمرد و از احترام بلکه افتخار به آنان کوتاهی نکرد بویژه که اینعدّه در طیّ طریق خود، اغلب گرفتار سختی ها و رنجها و بی مهری های فراوان می شوند.

باری، در مغرب زمین دورانی فرا رسید که تهمت های قرون وسطایی نسبت به پیامبر اسلام (ص) از سوی عدّه‌ای مورد تکذیب و تقبیح قرار گرفت و محقّقان بسیاری پیدا شدند که برخلاف دوران گذشته، در احترام و تجلیل از پیامبر ارجمند اسلام (ص) تا حدود زیادی کوشیدند و از غرض ورزی و نادانی اسلاف خویش عذر خواستند.

مثلاً همان ولتر که پیامبر بزرگوار مسلمین را هجو کرده بود چون به اطلاعات بیشتری دربارهٔ اسلام دست یافت، در اواخر عمر خود چنین نوشت:

«محمّد، بی‌گمان مردی بسیار بزرگ بود ومردانی بزرگ نیز در دامن فضل وکمال خویش پرورش داد. قانونگذاری خردمند، جهانگشایی توانا، سلطانی دادگستر، پیامبری پرهیزکار بود وبزرگترین انقلابات روی زمین را پدید آورد.»[14]

ولتر در جای دیگری از آثار خود، دین اسلام را بدینگونه معرّفی کرده و از آن دفاع نموده است:

«دین محمّد، دینی است معقول و جدّی وپاک ودوستدار بشریّت. معقول است، زیرا هرگز به جنون شرک گرفتار نگشت وبرای خدا همدست وهمانند نساخت واصول خود را بر پایهٔ اَسراری متناقض ودور از عقل استوار نکرد. جدّی است، زیرا قمار وشراب ووسائل لهو ولعب را حرام دانست وبجای آنها پنج نوبت نماز در روز تعیین نمود. پاک است، زیرا تعداد بی حدّ وحصر زنانی را که بر بستر فرمانروایان آسیا می آرمیدند، به چهار زن محدود کرد.[15] دوستدار بشریّت است، زیرا زکات وکمک به همنوع را از سفر حج واجب‌تر شمرد. اینها همه نشانه های حقیقت اسلام است. فضیلتِ تساهل را نیز بر آنها بیافزایید ...»[16].

۱۴ــ اسلام از نظر ولتر، صفحهٔ ۵۳ بنقل از کلّیات آثار ولتر (چاپ پاریس) جلد ۲۴، صفحهٔ ۵۵۶.

۱۵ــ اسلام با نظر به ضرورتهای اجتماعی وغیره (مانندکمبود مردان پس‌از جنگهای بزرگ‌و سردمزاجی یا نازایی برخی‌از زنان وجز اینها) چند همسری‌را به‌شرط اجرای«عدالت»جایز شمرده‌است ولی‌اکثریّت قاطع مردم بویژه اغلب فرمانروایان، از اجرای این شرط مهم (که در قرآن، سورهٔ نساء آیهٔ ۳ بدان تصریح شده) ناتوانند از اینرو چند همسری، بنصّ قرآن برای ایشان روا نبوده و حرام است. ←

مهمتر از ولتر، فیلسوف و عارف انگلیسی **توماس کارلایل** بود که در سال ۱۸٤۰ میلادی با قلمی شاعرانه و تعابیری بلند و گیرا کتاب: «**قهرمانان و قهرمان پرستی**»* را نگاشت و در خلال آن، فصلی را بذکر سیرت محمّد (ص) و جانبداری ازاو اختصاص داد.

کارلایل در اینکتاب در صدد برآمد تا ثابت کند که محمّد (ص) مردی بس بزرگ و خردمند و در دعوی خود صادق و مخلص بود و با آئینی که آورد عرب را از ظلمات شرک و اوهام بسوی نور توحید و معرفت رهبری کرد و در بخش بزرگی از جهان بشریّت تحوّل مهم و چشمگیری پدید آورد.بنظر کارلایل چنین کسی ممکن نیست دروغگو و مُتصنّع باشد. کارلایل می نویسد:

«یکی از بزرگترین ننگها برای هر فرد متمدّن ازمردم اینروزگار، آنستکه گوش به سخن کسانی فرا دهند که می پندارند دین اسلام، آئینی دروغین و محمّد مردی نیرنگباز و دوچهره! بوده است. اینک زمان آن فرا رسیده که ما با شیوع این سخنان سُبک سرانه و شرم‌آور مبارزه کنیم. رسالتی که پیامبر اسلام آنرا اداء و ابلاغ کرد مدّت ۱۲ قرن است که چون چراغی تابنده پرتو می افکند و حدود ۲۰۰ میلیون بشر از همجنسان ما را که آفرینندهٔ ایشان همان آفریدگار ما است، روشن می سازد. آیا کسی از شما می‌پندارد رسالتی که مردمِ بی‌شمار گذشته با آن زندگی کرده و با آن مُرده‌اند، سراسر دروغ و نیرنگ بوده است؟! ... ای‌برادران! آیا هرگز دیده‌اید که مردی دروغپرداز بتواند دینی شگفت پدید آرد؟ بخدا سوگند که مرد نادُرست نمی‌تواند خانه‌ای از آجر بسازد! زیرا اگر وی به درستی از ویژگیهای آهک و گچ و خاک و همانند اینها آگاه نباشد، آنچه بنا می‌کند خانه نیست بلکه تپّه‌ای از مصالح ساختمانی و پشته‌ای از موادّ بهم ریخته است! و درخورِ آن نیست که دوازده قرن بر پایه‌های خود استوار ماند و صدها میلیون تن در آن بیاسایند...»[۱۷].

کارلایل، مُنادیِ این سخن است که فرهنگ گسترده و تمدّن عظیم اسلامی، ممکن نیست نتیجهٔ تزویر و دروغ یکتن باشد و از این رو باید پذیرفت که سررشته‌دار این فرهنگ و تمدّن یعنی پیامبر اسلام (ص)، مردی بزرگ و مصلحی راستین و بلندمرتبه بوده است. وی، دشمنان پیامبر (ص) را به بی انصافی و بد دِلی و حقارت محکوم می‌کند که بعلّت ضعفِ بصر، نمی‌توانند تجلّیات خداوند را در حیات متعالیِ مردان بزرگ ببینند، آنگاه این فروغ جاودانی را انکار می‌کنند!

کارلایل در کتاب «قهرمانان ...» اتّهامات دشمنان اسلام را مطرح ساخته و بدانها پاسخ

۱٦ــ اسلام از نظر ولتر، صفحهٔ ۱۲۷ بنقل از کلّیّات آثار ولتر، جلد ۲۸، صفحهٔ ۵٤۷.

* Heros and Heroworship

۱۷ــ الأبطال (ترجمهٔ کتاب کارلایل به عربی) صفحهٔ ۹٦.

می دهد، مثلاً در جواب این اتّهام که می‌گویند: **«اگر نیروی شمشیر نبود، دین اسلام انتشار نمی‌یافت»!** می نویسد: **«ولی چه نیرویی آن شمشیر را پدید آورد؟** آن نیرو، **همان قوّت دین و پیام حق بود (که امپراطوریهای بزرگ را درهم شکست)**[۱۸]»!

و همچنین می نویسد: **«محمّد همواره قصد آن داشت که آئین خود را تنها از راه حکمت و اندرزهای نیک**[۱۹] **رواج دهد ولی هنگامی که دریافت ستمگران، به ترک پیام آسمانیش بسنده نمی‌کنند ... بلکه می خواهند او را به سکوت وادارند تا از رسالتش دم نزنند، فرزند صحرا تصمیم گرفت که از خویشتن دفاع نماید، دفاعی مردانه، دفاعی که شجاعت عربی در آن تجلّی کند و زبان حال او این بود که می‌گفت: اینک که قریشیان راهی جز پیکار برنمی‌گزینند، پس بنگرند که کدامیک از ما مرد پیکار هستیم**[۲۰]**!.»**.

و بدینصورت کارلایل نشان می دهد که جنگهای پیامبر گرامی اسلام (ص) نبردهای دفاعی بوده و حمله و آزار و کشتار، از سوی مخالفان وی آغاز شده است چنانکه محققان عالم اسلام نیز بر این عقیده و باورند.[۲۱]

توماس کارلایل، مقالهٔ خود را دربارهٔ محمّد (ص) و اسلام در کتاب «قهرمانان ...» با این سخنان شکوهمند بپایان می برد:

«خدا قوم عرب را بدستاویز اسلام از تاریکیها بسوی روشنایی بیرون آورد، و از میان آنان، جمعی مردم افسرده را زنده کرد ... آیا جز آن بود که ایشان دسته‌ای عربهای بیابان گرد و خاموش و فقیر بودند که از آغاز عالم در صحراها می‌گذراندند و هیچ ندائی از آنان شنیده نمی شد و هیچ حرکتی از آنها احساس نمی‌گردید؟ آنگاه خدا، پیامبری با کلام حق و رسالتی از جانب خود، بسوی ایشان فرستاد و ناگهان! گمناسی آنها به شهرت وپستی آنان به رفعت، و ناتوانی ایشان به قدرت مبدّل گشت و شراره‌های آتش بصورت شعله‌های فروزان درآمد و فروغش کرانه‌های گیتی را فرا گرفت و به زوایای جهان رسید و پرتو آن، شمال را به جنوب و خاور را به باختر پیوست و قرنی از این حادثه سپری نشده بود که دولت عرب یک پایه‌اش در هند و پایهٔ دیگرش در اندلس استوار گردید و دولت اسلام، سده‌های بسیار و روزگاران دراز به نور دانش و بزرگواری و مروّت و قوّت و

۱۸ــ الأبطال، صفحهٔ ۱۳۳.

۱۹ــ اشاره به این آیه از قرآن کریم است که می فرماید: أُدْعُ إِلیٰ سَبیلِ رَبِّکَ بِالحِکمةِ و الموعِظَةِ الحَسَنَة ... (النّحل ــ ۱۲۵).

یعنی: «مردم را به راه خداوندت با دانشِ استوار و اندرز نیکو فرا خوان ...».

۲۰ــ الأبطال ، صفحهٔ ۱۳۲.

۲۱ــ شرح این موضوع را در بخش سوّم از کتاب: «خیانت در گزارش تاریخ» به تفصیل آورده‌ایم.

دلیری و جلوهٔ حق و هدایت در نیمی از جهانِ متمدّن، روشن گشت ... آیا بر احوال آن بادیه نشینان و محمّدشان و روزگارشان نمی نگرید؟ گویی شرارهٔ آتشی از آسمان بیامد و برخاکستری که مزیّتی در آن دیده نمی شد و امید خیری بدان نمی رفت، بیافتاد وبناگاه! خاکسترِ مُردهٔ به باروتی سریع الانفجار متحوّل گردید و ملتهب وآتشین شد و زبانه های آن میان غرناطه[۲۲] و دهلی را پیوند داد ... و من همواره گفته ام که مرد بزرگ، چون شهاب آسمانی است و مردمان همانند هیزم در انتظارش بسر می برند، همینکه فرو افتد آنان برافروخته می شوند و شعله ور می گردند [۲۳]»!

سخنان خردپذیر کارلایل، اذهان جمعی از متفکّران غرب را به خود جلب کرد و بویژه چون از دل برآمده بود، بر دلهای ایشان نشست. گفته های وی، ابرهای بدبینی را از آفاق فکرشان زدود و اهمیّت و ارج اسلام را در فضایی پاک و روشن، پیش چشمانشان جلوه گر ساخت. افسانه ها و تهمت های بعد از جنگ! و دروغپردازیهای قرون وسطایی، تا حدود زیادی عقب نشینی کردند و در لابلای کتابها مخفی شدند!

دانشمندانی برخاستند و به ترجمهٔ قرآن کریم و پژوهش در سیرت فرخندهٔ پیامبر (ص) همّت گماشتند. در میان آن دانشمندان، شاید کسی که بیش از همه صراحت در جانبداری از پیامبر (ص) نشان داد محقّق انگلیسی **جان دِیون پورت**، نویسندهٔ کتاب: **«عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن»*** بود که در سال ۱۸۶۹ میلادی کتاب پر ارج خود رانگاشت و در سرآغاز کتابش قطعه ای از سخنان بلند کارلایل را نهاد تا نشان دهد که با تأییدِ کار او و بهره یابی از اثر وی، به تصنیف کتاب خود پرداخته است. جان دیون پورت «عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن» را به چهار بخش تقسیم نمود، بخش نخستین را به «زندگی محمّد (ص)» اختصاص داد. در بخش دوّم، از «قرآن و اخلاق» سخن می گوید. بخش سوم را به عنوان «ردّ تهمت ها» آغاز کرده و به اتّهامات گوناگون، پاسخ می دهد و در بخش چهارم «زیباییهای قرآن» را به معرض نمایش می گذارد. نویسندهٔ محقّق، مقدّمه ای هم ــ طبق معمول ــ بر این کتاب نوشته و آن را با این مَطلع آغاز می کند:

«تحقیقات و بررسی های حاضر اثر ناچیزی است ولی با منتهای صداقت و علاقمندی سعی شده است تا دامن تاریخ حیاتِ محمّد از لکّهٔ تهمت های کذب و افتراهای ناجوانمردانه تطهیر شود. و نیز جهد کافی در دفاع از صدق دعوی او که یکی از بزرگترین نیکوکاران و خیرخواهان جهان بشریّت است بکار رفته است.

۲۲ــ Cordoue پایتخت اندلس در روزگار قدیم.

۲۳ــ الأبطال، صفحهٔ ۱۵۶.

* An Apology For Mohammed The Koran

نویسندگانی که کورکورانه تحت تأثیر تعصّب قرار گرفته و گمراه شده‌اند و در نتیجه به حُسن شهرتِ زنده کنندهٔ آئین یگانه‌پرستی اهانت روا داشته‌اند، نه فقط ثابت کرده‌اند که روح خیرخواهی مسیح ــ که با آن همه استقامت و قدرت در انجام آن پایداری نشان داد ــ در آنها تأثیر ننموده است بلکه در قضاوت نیز راه خطا پیموده‌اند ...»[۲۴]

گذشته از جان دیون پورت، در کشورهای اروپایی و نیز در امریکا دانشمندان محقّقی به اسلام روی آوردند و در قرآن کریم و سیرت نبوی (ص) به تأمّل نظر کردند و نتایج مطالعات و بررسی های خود را منتشر نمودند که ذکر اسامی و آراء ایشان از حوصلهٔ این رسالهٔ کوتاه بیرون است. در اینجا همینقدر نوشتهٔ یکی از این پژوهشگران را که از خاورشناسان معاصر، در انگلیس بشمار می رود یاد می‌کنم. وی که پرفسور **مونتگمری وات**، استاد دانشگاه ادینبورو است که در سال ۱۹۶۱ میلادی بنگارش کتابی تحت عنوان: «**محمّد، پیامبر و سیاستمدار**»* دست زد. پرفسور وات نیز در خلال کتاب خود به ریشهٔ بدبینی غربیان نسبت به پیامبر ارجمند اسلام (ص) اشاره می‌کند و تلاش کارلایل را در کاهش این بدبینی می ستاید، چنانکه می نویسد:

«در قرن دوازدهم افکار دربارهٔ اسلام و دخالت مسلمانان در جنگهای صلیبی چنان ناروا تعبیر شد که اثر نامطلوبی در روحیّهٔ مردم گذاشت در حالیکه دقّت و توجّه عملی توأم با شرافت و غیرت و امانتِ تحقیق، برای مطالعه و کسب اطلاعات کامل و صحیح دربارهٔ دین محمّد لازم است. از آن زمان تاکنون مخصوصاً در دو قرن اخیر پیشرفتهای بسیاری حاصل شده است ولی هنوز مقداری از داوریهای غلط گذشته ادامه دارد. در دنیای کنونی که رابطهٔ مسلمانان و مسیحیان از گذشته بهتر و محکمتر شده است، جای آن دارد که هر دو بکوشند تا دربارهٔ رفتار محمّد توافق پیدا کنند. بدنام کردن او توسّط نویسندگان اروپایی موجب آن شده است که جنبهٔ خیالی و تصوّری او بوسیلهٔ نویسندگان دیگر اروپا و اسلام به کمال مطلوب برسد... یکی از تهمت‌هایی که معمولاً به محمّد می‌بندند آنست که او را شیّادی معرّفی می‌کنند که برای اقناع حسّ جاه‌طلبی و شهوت خود، تعالیم دینی را تبلیغ می‌کرد که خود بدروغ بودن آن اعتماد داشت! ...

این نکته، نخستین مرتبه در صد سال پیش در خطابه‌های توماس کارلایل دربارهٔ قهرمانان، شدیداً مورد اعتراض قرار گرفت و از آن پس، موردِ قبول محقّقان نیز واقع شد که فقط ایمان عمیق به مأموریّت خود بود که محمّد را حاضر کرد سختیها و آزارهای ایّام اقامت در مکّه را تحمّل کند، در حالی که از نقطه نظر اوضاع جاری، امید موفّقیّت در آن بسیار ناچیز بود.»[۲۵]

۲۴ــ مقدمهٔ «عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن» ترجمهٔ غلامرضا سعیدی، صفحهٔ ۱۳.

* Mahomet Prophet and Stateman

البتّه پرفسور وات را در اینروزگار نمایندهٔ خاورشناسانی باید شمرد که می‌کوشند تا آگاهانه و منصفانه با اسلام روبرو شوند، هر چند آگاهیهای ایشان دربارهٔ اسلام هنوز بمرحلهٔ کمال نرسیده، و به مطالعات بیشتری نیاز دارند ...

خاورشناسان مغرض!

در خلال سخنان آقای وات به پیشرفتهای دو قرن اخیر دربارهٔ اسلام شناسی اشاره شد، این اشاره جریانِ غالبی را در اسلام‌شناسیِ غربی نشان می دهد ولی چنان نیست که پیشرفتهای مزبور را بتوانیم فراگیر و عمومی بشمار آوریم زیرا خاورشناسانی هم در ایندو قرن می زیستند که آراء ایشان تفاوت چندانی با مُفتَریان قرون وسطیٰ ندارد! این خاورشناسان، یا از نوع کشیشان متعصّب و دور از انصافی بوده اند که از ابتدا به قصد «ردّیه نویسی»! به مطالعهٔ اسلام روی آورده اند و یا از مأموران سیاستها و قدرتهای استعماری بشمار می رفته اند که بر طبق مأموریّت خود، به بررسیِ تاریخ اسلام و فرهنگ مسلمین علاقه نشان داده اند! و روشن است که با این قبیل انگیزه ها، به احوال روحانی و هدایت الهی نمی توان نائل شد و حقیقت دین را که فراتر از تعصّبات نفسانی و مطامع مادّی و نیرنگهای دنیوی قرار دارد، بدرستی نمی توان شناخت.

از جملهٔ کشیشان متعصّبی که با کینه‌ای غریب و بُغضی شدید پای در میدان اسلام‌شناسی! نهاده اند **هانری لامَنْس** خاورشناس بلژیکی است که در سال ۱۹۳۸ میلادی وفات کرد. این کشیش مسیحی، به مطالعات فراوانی در زمینهٔ ایّام عربِ جاهلی و دوران صدر اسلام و روزگار اُمویان همت گماشت ولی از آنجا که بدبینی و تعصّب و خصومت، ذهنش را از آغاز مطالعات تسخیر کرده بود نتوانست از بررسی های مفصّل خود به نتایج علمی و صحیحی برسد بلکه آرائی بمیان آورد که بطلان آنها بنزد اسلامشناسان محقّق و منصف ــ چه شرقی و چه غربی ــ بدیهی و أظهرُ من الشّمس است. لامنس برای آنکه پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و خاندان گرامی او را در اذهان، تنزّل دهد، کوشید تا **أبوجهل** و **أبولهب** و **أبوسفیان** و **معاویه** و **یزید** را بالا ببرد و از آنها بنحو شگفتی ستایش کند! تا آنجا که فریاد اعتراض‌آمیزِ خاورشناس فرانسوی **پُل کازانُوا** را بلند نمود.

راستی چگونه یک روحانی مسیحی از این افرادِ ستمگر، همچون قهرمانان اخلاق و نوابغ تاریخ، تجلیل می‌کند؟! با آنکه جز بُت‌پرستی و قساوت و خونریزی و قدرت‌طلبی، از ایشان در تاریخ اثری دیده نمی شود. و آنگاه از **محمّد بن عبدالله (ص)** پیامبر بزرگی که با

۲۵ــ محمّد، پیامبر و سیاستمدار، ترجمهٔ اسماعیل والی زاده، صفحهٔ ۲۸۹.

تعلیمات و مجاهدات بی نظیر خود، قوم عرب را از مذلّت و انحطاط به مجد و عظمت رسانید، بدگویی و مذمّت می نماید؟! یا **علّی بن أبی طالب (ع)** قهرمان پارسایی و عدالت را که بقول کارلایل: «**چاره‌ای نداریم جز آنکه او را دوست داشته باشیم**»[۲۶] مورد اهانت قرار می دهد و آنگاه **معاویه بن أبی سفیان** و پسرش **یزید** را با آن همه ستمگریها، در خور ستایش و تمجید می شمرد!!

بی مناسبت نیست در اینجا نقد و شکایتی را که **جُرج جُرداق** ــ نویسندهٔ آگاه و منصف و پرشور مسیحی ــ از این پدر روحانی و همکیش خود ــ یعنی هانری لامنس ــ مطرح ساخته بیاوریم تا گفتار ما از شائبهٔ تعصّب دورتر باشد:

جرج جرداق در کتاب ارزندهٔ «**امام علی، ندای عدالت انسانی**» می نویسد:

«لامنس، بلحاظ شناخت مدارک و شمول دانش، دائرة‌المعارفی کم‌نظیر بود! ... این سخن دربارهٔ خاورشناس پردانشی چون او، حق است جز آنکه ما اکنون درصدد توضیح اینمعنا هستیم که غرض ورزیهای لامنس، دانش فراوان وی را به تباهی کشید! زیرا او علم خود را در خدمت حقیقت قرار نداد و أسناد بسیاری را که در تصنیفاتش آورد، برای نمایاندن چهرهٔ واقعیّت بکار نبرد و نخواست تا اموری را که دربارهٔ شرق قدیمِ عربی بر دیگران پنهان مانده بود، بدرستی روشن کند، بلکه متأسّفانه باید بگوییم که این خاورشناس دانشمند، در لحظه‌های بزرگ به دانش و وسعت اطلاعات خود خیانت کرد، در لحظه‌هاییکه تصمیم گرفت تا آنچه را که تاریخ ثبت کرده و عقل و منطق و طبیعتِ حوادث بدانها گواهی می دهند، معکوس جلوه دهد! بلکه تصمیم گرفت عواطفی را که انسان نسبت به بزرگان مسلمین در صدر اسلام، احساس می‌کند واژگونه سازد ... و چیزی که تو را بیش از این به تأسّف وامیدارد آنستکه هدف روشن لامنس در بدگویی از بزرگان راستینِ شرق، او را از رسالت علمی اش بکلّی بیرون برده است! از همینرو اگر امری دو وجه یا دو احتمال داشته باشد، أسناد و مدارک فراوانی را که به تأییدِ وجهِ صحیح و رأی درست دلالت دارند، همه را رها می سازد و به سَنَدی غریب و مقطوع که احتمالِ نادُرست را بخیال خودش تقویت می‌کند اعتماد نشان می دهد و هنگامیکه ببیند أسناد و دلائل فراوانی که مؤیّد یکدیگرند فضیلتی از فضائل آن بزرگان را اثبات می‌کنند خاموشی گرفته و سست می شود یا اساساً موضوع را نادیده گرفته و دم نمی زند امّا همینکه ملاحظه کند یک عبارت کوتاه به بدگمانی او کمترین اشارتی دارد به نشاط می افتد و دلیری می نماید و چه پرگوییها می‌کند؟! و این صفت، از صفاتِ مردمِ دانشمند و عادل و منصف نیست بلکه به افتراء و بهتان نزدیکتر است ... و لامنس بکمک چنین اسلوبی با حوادث شرقِ قدیمِ عربی روبرومی شود که ازجملهٔ آنها رویدادهای مربوط به علیّ

۲۶ــ الأبطال، صفحهٔ ۱۲۸.

بن ابیطالب است. وبا چنین روشی ازیکسو به بحث دربارهٔ محمّد و علی ویاران آندومی پردازد واز سوی دیگر احوال أبوسفیان و معاویه و طرفداران ایشان را بررسی می‌کند و (طبیعی است که) دستهٔ اوّل را آماج تهمت و افتراء در تألیفات خود، قرار می دهد و دستهٔ دوّم را برای تمجید و تعظیم در نظر می‌گیرد و در هر دو صورت، از مبالغه نیز دریغ نمی‌کند!»[۲۷]

بنظر ما رفتار این پدر روحانی! یعنی لامنس به کارِ یهودیانِ لجوج درصدر اسلام می ماند که گروهی از آنان بخاطر دشمنی با پیامبر اسلام (ص) بسوی بت‌پرستان مکّه رفتند و به آنها دلداری دادند! که: «البتّه شما (مشرکان) از مسلمانانِ موحّد، راه یافته‌تر هستید»!! چنانکه گزارش این کار در قرآن کریم (آیهٔ ۵۱ از سورهٔ نساء) آمده و مورّخان اسلامی و حتّی یهودی نیز آنرا حکایت کرده‌اند.[۲۸] با اینکه مسلمین در اصل یکتاپرستی با یهود همعقیده بودند و نیز پیامبرانشان را باور داشتند و تورات و کتب انبیاء (ع) را تصدیق می‌کردند ولی بت‌پرستان مکّه در هیچیک از این اصول، با یهودیان همفکر نبودند. آقای هانری لامنس کشیش مسیحی، نیز ابولهبِ مشرک و ابوجهلِ بت‌پرست را بر پیامبری که بت‌پرستی را در عربستان ریشه کن کرد و مسیح (ع) و انجیل را تصدیق نمود برتری می دهد، آفرین بر انصافش!

در اینجا چون از یهودیان و کینه‌ورزی ایشان با مسلمین سخن به میان آمد، مناسب است از خاورشناسی یهودیُ‌الأصل یعنی **اِیگناس گُلْدزیهِر** یاد شود که او نیز در غرض‌ورزی مهارتی تمام و یدی طولیٰ دارد!

گلدزیهر هم چون لامنس، با پافشاری شگفتی بدنبال آثارغریب و بی‌اعتبار می‌گردد تا از مجموعهٔ آنها کتابی موافق با اهداف خود فراهم آورد! و عجب آنکه گاهی کارِ وی به تحریف صریح اخبار می انجامد و روایت نبوی (ص) را برای نیل به مقصود شیطنت‌آمیزش! تغییر می دهد چنانکه در کتاب مشهور خود یعنی: «**سخنرانیهایی دربارهٔ اسلام**[۲۹]»* که آنرا بزبان آلمانی نگاشته، می‌گوید:

«دریک روایتِ متواترِ اسلامی ... پیامبر اسلام لقبی را که در تورات آمده با خود حمل می‌کند که همان پیامبر پیکار و جنگ (نَبِیُّ القِتالِ وَ الْحَرْب) باشد»[۳۰]!

۲۷ــ الإمام علی، صوتُ العدالةِ الإنسانیّة، اثر جرج جرداق، صفحه ۳۷۶.

۲۸ــ به کتاب «تاریخ الیهود فی بلاد العرب» اثر دکتر اسرائیل و لفِنسون نگاه کنید.

۲۹ــ این کتاب را در مصر با عنوان: «العقیدةُ و الشَّریعةُ فی الإسلام» بزبان عربی برگردانده اند.

* Vorlesungen Uber Islam

۳۰ــ العقیدة و الشریعة فی الإسلام، صفحهٔ ۳۵.

باید نظر خوانندگان را به این نکته معطوف دارم که در اصل آن روایت اسلامی، تعبیر: «نَبِیُّ القِتالِ وَ الْحَرْب» نیامده بلکه در آنجا با تعبیر: «نَبِیُّ الرَّحْمَةِ و نَبِیُّ التَّوبَةِ و نَبِیُّ الْمَلْحَمَة»[۳۱] از پیامبر ارجمند اسلام (ص) یاد شده است (یعنی: پیامبر رحمت و پیامبر توبه و پیامبر پیکار) و تفاوت ایندو تعبیر، کاملاً روشن است که یکی جز جنگ طلبی چیزی را نمی رساند و دیگری، رحمت و توبه را بر جنگ مقدّم میدارد و در حقیقت نشان می دهد که جنگِ پیامبر در آنجا بر پا می شود که جای لطف و رحمت نباشد مانند رحمت آوردن بر مهاجمان ستمگر در وقت یورش و کشتار مظلومان! و بدین معنی، حتّیٰ مسیح (ع) هم اهل جنگ و شمشیر بوده است! چنانکه در **انجیل لوقا** می خوانیم که وی به حواریّون خود فرمان داد: **«کسی که شمشیر ندارد، جامهٔ خود را فروخته آنرا بخرد»**[۳۲]!

پس مسیح (ع) هم برای دفاع از خود و یارانش، آنها را مأمور ساخت تا به تهیهٔ سلاح پردازند (هر چند بعلّت کثرتِ دشمن، امکان بهره گیری از آن را نیافت).

و ما پیش از این یادآور شدیم که جنگهای پیامبر گرانقدر اسلام (ص) صورت دفاعی داشته و در آثار خود، دلائل و شواهد این مدّعا را به تفصیل یاد کرده‌ایم. باری، از تحریف روایت مذکور بخوبی برمی آید که گلدزیهر چه غرضی را دنبال می‌کرده است!

این قبیل خاورشناسان، مسلمانان را به اندیشه می برند که نکند در کار خاورشناسی، عوامل سیاسی و استعماری هم دخالت داشته باشند!

و بی گمان، شبکه های یهود در اینباره از اعمال نفوذ خودداری نمی‌کنند وگرنه، چنانکه جرج جرداق یادآور شده اینگونه کارها از دانشمندان محقّق که جز از وجدان خود دستور نمی‌گیرند، سر نمی زند و این شیوه‌ها زیبندهٔ پژوهشگران منصفی که خویشتن را وقف دانش کرده‌اند، نیست.

با اینهمه، علمای اسلامی از تلاش خاورشناسان غربی بطور کلّی ناخشنود نیستند چرا که کار ایشان ظاهراً کاری علمی است و اگر چه پاره‌ای از آنان به اغراضی آلوده هستند ولی باز هم چون به مدارک و مآخذ تاریخی توسّل می جویند، جای بحث و گفتگو و نقد و رَد برای محقّقان اسلامی باقی می‌ماند چنانکه **استاد، محمّد غزالی مصری**[۳۳] در کتاب: **«دفاعٌ عن العقیدةِ و الشّریعة»** شبهات گلدزیهر را پاسخ داده و اینجانب نیز در خلال سه جلد

۳۱ــ به کتاب: «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی» جزء ٦، صفحهٔ ۳۳۳ که گردآوردهٔ جمعی از خاورشناسان اروپایی است نگاه کنید.

۳۲ــ انجیل لوقا، باب پنجم.

۳۳ــ از دعوتگران اسلامی و دانشمندان معاصر است و تألیفات ارزنده‌ای در مباحث دینی دارد.

کتاب[۳۴] «**خیانت در گزارش تاریخ**» برخی از آراء خاورشناسان را نقد کرده‌ام.

سلمان رشدی و بازگشت به قرون وسطیٰ!

امّا کار **سلمان رشدی** از مقولهٔ دیگری است، او رمان نویسی و قصه‌پردازی را بهانه قرار داده تا به مقدّسات دینی ناسزا بگوید! او «تخیّل» را با «واقعیّت» در هم آمیخته تا به سهولت، بزرگان دین را در معرض توهین قرار دهد. او درپی مدارک و مآخذ برای سخنان خود برنمی‌آید بهمین جهت، صفحات کتاب وی از ارجاع به منابع تاریخی خالی است. چیزی که برای سلمان رشدی اهمیّت دارد و «پیام نهاییِ» او شمرده می‌شود، انکار دیانت و سُبُک شمردن اخلاق و تشویق خواننده به ثروت‌اندوزی و عشرت طلبی است! در پشت سرش نیز سیاست‌های شوم غربی ایستاده‌اند و از وی حمایت می‌کنند. بنابراین کار تازهٔ او دربارهٔ پیامبر بزرگوار اسلام (ص) نوعی ارتجاع و واپس گرایی شمرده می‌شود. بازگشتی انحطاط آمیز به قرون وسطیٰ است، بازگشت به روزگاری است که استشهاد و استدلال در برابر اسلام، جای خود را به افتراء و استهزاء داده بود و خیالبافی و افسانه‌سرایی بجای پژوهشهای تاریخی حکومت می‌کرد. بنابراین شگفت آور نیست که ملاحظه کنیم سلمان رشدی بهنگام یادآوردن نام پیامبر (ص) واژهٔ **ماهوند*** (به معنای تاریکی) را به کار می‌برد زیرا این واژه چنانکه پروفسورِ انگلیسی **مونتگمری وات** در کتاب: «محمّد، پیامبر و سیاستمدار» آورده در اروپای قرون وسطیٰ برای استهزاء پیامبر اسلام (ص) بکار برده می‌شد[۳۵] و سلمان رشدی، نویسنده‌ای کُهنه اندیش و قرون وسطایی است که خود را هندیِ مترقّی و انگلیسی متجدّد نشان می‌دهد!

و شگفت از سیاستمداران عقب افتاده‌ای که سلمان رشدی را برای رویارویی با اسلام و مسلمانان برگزیده یا تشویق کرده‌اند، آیا آنها، پهلوانی نیرومندتر از وی برای پای نهادن دراین میدان سراغ نداشتند؟ آیا دیگر کشیش متعصّب ولی پُر مطالعه‌ای همچون «هانری لامنس» در دستگاه عریض و طویلشان یافت نمی‌شد؟! آیا آنان، یهودی حدیث ساز ولی با سوادی چون «ایگناس گلدزیهر» در مؤسّسات شرقشناسی خود پیدا نکردند، که دست بدامان سلمان رشدی زدند؟! اگر چنین باشد باید گفت معلوم می‌شود که خاورشناسیِ دلخواهِ سیاستمداران، به حالت احتضار افتاده و در لحظه‌های جان دادن است!

۳۴ــ جلد چهارم این کتاب نیز در دست تألیف است.

* Mahound

۳۵ــ به کتاب: «محمّد، پیامبر و سیاستمدار» ترجمهٔ اسماعیل والی زاده، صفحهٔ ۲۸۹ نگاه کنید.

ما خوب می دانیم که نگارش کتاب: «آیات شیطانی» * بقلم سلمان رشدی، بمنزلهٔ واکنشی خصمانه در برابر انقلاب اخیر ایران شمرده می شود و همانگونه که پس از جنگهای صلیبی، سیاستمداران غرب دشنامنامه هایی را بر ضدّ اسلام و پیامبر بزرگش انتشار دادند امروز نیز درصدد برآمده اند تا تبلیغات ضدّغربی ایران را بدینوسیله پاسخ گویند! (چنانکه کتاب سلمان رشدی بوضوح از انقلاب ایران بدگویی می‌کند) ولی:

اولاً: کشور ایران تنها کشور اسلامی در جهان نیست تا سیاستمداران غرب بمحض خشمناک شدن از ایرانیان، با اسلام به خصومت برخیزند. اسلام، فرهنگ عظیم و گسترده‌ای است که نزدیک به یک میلیارد انسان را در سراسر گیتی زیر پوشش خود دارد و اهانت به مقدّسات این قشر عظیم البتّه در روابط آنها با غرب اثر منفی می‌گذارد و مشکلا تی را فراهم می آورد که رویهمرفته بنفع سیاست غربی نیست چنانکه در گردهم آییهای مسلمانان دنیا و اعتراضات شدید ایشان به رشدی و حمایت کنندگانش، این معنا نمودار شد.

ثانیاً: رویارویی ظفرمندانه! با یک فرهنگ ریشه دار و ژرف و پهناور که هزاران دانشمند چون: **بیرونی و ابن سینا و ابن رشد وغزالی ورازی‌وابن هیثم** ... و جز ایشان را پرورش داده، هرگز با زشت گویی و استهزاء و دروغپردازی ممکن نیست. آیا سیاستمداران غرب و بویژه دیپلماتهای انگلیس (یعنی پناهگاه سلمان رشدی) اینمعنای ساده را نفهمیده اند؟!

ثالثاً: بزرگان گفته اند: «آزموده را، آزمودن خطا است» آری، بدخواهان اسلام در غرب، پیش از این تجربه کرده اند که مبارزه با پیامبر گرامی اسلام (ص) از راه استهزاء وافتراء بجایی نمی رسدوبه نتیجهٔ دلخواه نمی انجامدوچندی نمی‌گذردکه پژوهشگرانی منصف ازمیان خودشان برمی خیزند و به نفی و ردّ تهمت ها همّت می‌گمارند و **«عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن»** می نگارند! بنابراین، خطای گذشته را نباید از سرگرفت بویژه که امروز دانش و فرهنگ بشر توسعه یافته و ارتباط مردم جهان با یکدیگر بیش از روزگار پیشین شده و از طرفی، محقّقان اسلامی نیز خاموشی نمی‌گیرند و بزودی از چهرهٔ زشت تهمت ها پرده بر می‌گیرند و ندای ایشان در رسوایی دروغپردازان به همه جا می رسد و آرزوی دشمنان نقش بر آب می شود!

رابعاً: سلمان رشدی در آیات شیطانی خود! نه تنها پیامبر والامقام اسلام و همسران و یاران او را به استهزاء گرفته بلکه بنیاد دیانت را انکار نموده و تشویق چنین کسی در اینروزگار که مغرب‌زمین از ضعف خداپرستی و اخلاق، ضربه های زیانبار می خورد، به

---

* The Satanic Verses

مصلحت غرب تمام نمی‌شود و اقدامی است که بر آتش الحاد و فساد دامن می‌زند و بحران معنویّت را در آنجا افزونتر می‌کند.

سیاستمداران غربی که خود را به منافع کشورشان علاقمند نشان می‌دهند، اگر از ما نویسندگان اسلامی و پیروان محمّد (ص) سخن‌حق را نمی‌شنوند، لااقل به اندرز بزرگان و دانشمندان خود گوش فرا دهند و دشمنی با خویشتن را به کنار نهند که بقول دانشمند شهیر فرانسوی: **لوئی دوبُرگلی:**

«خطر یک تمدّنِ خیلی پیشرفته در خود آن تمدّن نیست بلکه اگر درآنجا بموازات پیشرفتهای مادّی، ترقّی روحانی ایجاد نشود خطری پدید می‌آید که آن را محصول عدم تعادل باید شمرد»[۳۶].

آری، امروز کشورهای غربی بدام این خطر جدّی در افتاده‌اند و اختلاف سطح مادّیات و معنویّات، آسیب‌های سختی بر آنان وارد ساخته و رواج فساد و اعتیادهای ویرانگر و بیماریهای روحی و جنسی (مانند ایدز و غیره) درآندیار، گواه روشنی بر این مدّعا شمرده می‌شود.

پس بکجا می‌روید؟ و چرا بجای درمان دردهای خود، با درمانگران این بیماریها یعنی پیامبران خدا، سرعناد و لجاج دارید؟!

چرا به الحاد و فساد که تعادل تمدّن شما را برهم می‌زند، برای تاخت و تاز میدان می‌دهید؟ چرا از امثال سلمان رشدی در اعلان کفر بخدا و انکار ادیان و تمسخر پاکدامنی و تقوی، پشتیبانی می‌کنید و جایزه‌های پیاپی به او می‌بخشید؟ ...

ترفند رشدی در شیوهٔ نگارش

سلمان رشدی در نگارش «آیات شیطانی» از سَبْکِ ‹ **رئالیسم جادویی**»* پیروی می‌کند. وی اسامی تاریخی را تغییر می‌دهد و رویدادها را دگرگون می‌سازد و تخیّل را با واقعیّت می‌آمیزد و در اینکار، هیچ قانون و ضابطه‌ای را هم رعایت نمی‌کند و **«دلِ تنگش هر چه می‌خواهد، می‌گوید!»**. سَبْک مزبور اگر هم در داستان نویسی و افسانه‌سرایی مفید باشد ولی بی‌تردید برای شرح احوال بزرگان، بهیچوجه مناسب نیست. بویژه برای بیان سیرت پیامبری که تاریخ زندگی و سوانح حیاتش در دسترس همه قرار دارد بکلّی بی معنی

۳۶ــ به کتاب: «نور و مادّه Matiere et Lumiere» اثر لوئی دوبرگلی، فصل مربوط به «ماشین روح» رجوع شود.

* Magic realism

شمرده می شود. چه لزومی دارد که ما در شرح زندگی محمّد ــ صلّی الله علیه وآله و سلّم ــ به پندار بافی و حادثه تراشی روی آوریم و هر چه دلخواهمان باشد از رَطب و یا بس بهم ببافیم؟

روشن است که گزینش این سبک از سوی سلمان رشدی، نوعی حیله و ترفند بشمار می رود تا از اینراه بآسانی بتواند به پیامبر پاک اسلام (ص) اهانت ورزد یا کسانی را در معرض اتّهام قرار دهد و در عین حال، راه انکار و حاشا کردن هم برویش باز باشد![37]

گواه ما در این مقام سخن خود سلمان رشدی است که ضمن کتاب «شرم»* دربارهٔ اسلوب نوشتارش چنین می نگارد:

«خوشبختانه آنچه می نویسم نوعی افسانهٔ امروزی است، بنابراین مسأله‌ای ندارم، به کسی بر نمی خورد، گفته هایم را خیلی جدّی نمی‌گیرند. در نتیجه، لزومی هم ندارد که علیه من اقدامی بکنند، چه راحت[38]!»

این تعلیل، نشان می دهد که رشدی درصدد بوده تا مسائلی را مطرح سازد که اگر آنها را بی پرده ابراز می داشته بیم آن می رفته است که اقداماتی خطرناک بر ضدّ وی صورت پذیرد و پیدا است که مسائل مزبور از نوع مخالفتهای خاورشناسان با اسلام یا مطلقِ دیانت نبوده است زیرا در اینصورت حدّاکثرِ بیم سلمان رشدی بدانجا می انجامد که کسی از مسلمانان پاسخی به وی دهد یا یکی از دینداران بر ضدّ سخنانش، رساله‌ای بنگارد. پس نوشتاری که اقدامات خطرناکی در پی داشته، چه سخنانی می توانسته باشد؟

حقیقت آنستکه سلمان رشدی تصمیم داشته تا راه بدگویی به شخصیّت ها و متّهم ساختن آنها را در پیش گیرد چنانکه کتاب آیات شیطانیش بر این تصمیم گواهی می دهد و گواه دیگری که این مقصود را روشنتر می سازد برخورد اتّهام‌آمیز سلمان رشدی با نخست‌وزیر پیشین هند **ایندیرا گاندی** است!

ماجرای مزبور از اینقرار است که سلمان رشدی در چاپ اوّل کتاب: **«بچه های نیمه**

۳۷ــ چنانکه پس از انتشار کتاب «آیات شیطانی» و انعکاس شدید آن، رشدی ضمن نامه‌ای خطاب به نخست وزیر هند نوشت: **«کتاب دربارهٔ اسلام نیست، اینکتاب دربارهٔ هجرت و تناسخ و جدایی روح و عشق و مرگ و لندن و بمبئ سخن می‌گوید»!!** در حالی که پیش از غوغای مزبور، در مصاحبه با خبرنگار مجلهٔ «هند امروز» گفته بود: **«... من (در این کتاب) دربارهٔ دین اسلام سخن گفته‌ام زیرا بیشتر اطلاعات من دربارهٔ همین دین بوده است.»!!**

* Shame

۳۸ــ کتاب شرم، اثر سلمان رشدی، ترجمهٔ مهدی سحابی، فصل چهارم، صفحهٔ ۸۱.

شب»*یعنی در سال ۱۹۸۱، با کمال وضوح ایندیرا گاندی را متهم ساخت که با بی‌توجّهی خود، موجب مرگ شوهرش فیروز گاندی شده است و در اینباره می نویسد:

«آقای فیروز گاندی در سال ۱۹۶۰ در سنّ چهل و هفت سالگی، بر اثر سکتهٔ قلبی درگذشت. اغلب گفته می‌شود که سانجای پسر کوچکتر خانم گاندی، او را مسئول می داند که با بی‌توجّهی به پدرش باعث مرگ او شده است. به همین دلیل، مادرش را آنچنان زیر سلطه کشیده است که در هیچ موردی نمی‌تواند به او نه بگوید.[۳۹]»!

آیا چنین اتّهامی تنها بدلیل اینکه: «اغلب گفته می‌شود ...!» قابل اثبات است؟ و آیا هیچکس حق دارد که با شنیدن شایعه‌ای، دیگری را به قتل متهم سازد و سپس آنرا در کتاب خود ثبت نماید و در هزاران نسخه بنظر عموم برساند؟

باری، ایندیرا گاندی از سلمان رشدی و ناشر کتاب وی، بمراجع قضائی شکایت نمود و این هر دو تن، در دادگاه مجرم شناخته شدند. دادگاه (در سال ۱۹۸٤) سلمان رشدی و ناشر کتابش را محکوم کرد که از بانو گاندی رسماً پوزش بخواهند ضمناً ناشر کتاب موظّف گشت تا تمام هزینهٔ دادگاه را بپردازد و در چاپهای بعدی، اتّهام ایندیرا گاندی را از متن کتاب حذف کند و همچنین سخنان توهین‌آمیز رشدی را نسبت به مردم هند از آنکتاب بردارد.

اتّهام سلمان رشدی دربارهٔ نخست وزیر هند چنانکه بنظر خوانندگان رسید، اتّهامی صریح و بی‌پرده بود و همین صراحت برای رشدی مایهٔ گرفتاری و بدنامی شد. بنابراین، نویسندهٔ «آیات شیطانی» درصدد برآمد تا در کتاب تازهٔ خود راه دیگری را بپیماید و پیامبر بزرگ اسلام (ص) و همسران پاکدامن و یاران ارجمند او را با اسلوبی غیر صریح، مورد اتّهام قرار دهد. اینستکه بسوی «رئالیسم جادویی» که قبلاً هم با آن سر و کار داشت، دست توسّل دراز کرد تا خیالش ازاقدام مخالفان، آسوده بماند. ولی چنانکه می دانید این سبک نفرین شده! برای او معجزه‌ای ببار نیاورد و بزودی فتوای قتلش صادر شد!

باید توجّه داشت که اگر شیوهٔ نگارش مزبور در «بیوگرافی نویسی» رواج یابد و نویسندگان دنیا بخواهند شرح زندگانی بزرگان عالَم را بصورتی غیر مستند و تخیّلی بنگارند و از تهمت و دروغ دربارهٔ آنها دریغ ندارند! در آنصورت، ارزش و احترام افراد خدمتگذار و فداکار در جوامع بشری تنزّل می یابد و مایهٔ دلسردی و یأس آنان فراهم می آید و البتّه زیانهایی که از اینراه به فرهنگ و تمدّن بشر خواهد رسید قابل انکار و احصاء نیست. و چه

---

* Midnight's children

۳۹ــ بچّه های نیمهٔ شب، اثر سلمان رشدی، ترجمهٔ مهدی سحابی، صفحهٔ ٦۲۷.

بسا خود سیاستمداران غربی که امروز از سلمان رشدی حمایت می‌کنند، در دام همین اسلوبِ تاریخ‌نگاری! بیافتند و در معرضِ افتراهای گوناگون قرار گیرند.

ما از طرفداران سلمان رشدی در غرب می پرسیم که اگر نویسنده‌ای مثلاً به نگارش بیوگرافی آلبرت اینشتین فیزیک‌دان بزرگ جهان، دست بزند و در خلال آن بتصریح و کنایه، دانشمند نامبرده را مورد سخریّه و اهانت قرار دهد و ادّعا کند که اینشتین، تئوری «نسبیّت» را از فلان مرد شرقی دزدیده وگرنه خود، یک قاچاقچیِ موادّ مخدّر و سردستهٔ گانگسترها بوده است! آیا شما مردم متمدّن، کار این نویسندهٔ پریشان گفتار را زشت نمی شمرید و او را در خورِ ملامت و مذمّت نمی دانید؟ و چنانچه نویسندهٔ مزبور بهنگام رویارویی با سرزنشهای شما، عذر آورد که: «کتاب من ساختاری تخیّلی و رؤیا گونه دارد و از اینرو اجازه داشتم که اینشتین را به سخریّه گیرم»! آیا عذرش را می پذیرید و در اهانت به اینشتین وی را مُجاز می شمارید؟

یقیناً کسی که به دانش و تحقیق ارج می نهد و حکیمان و دانشمندان را محترم می دارد، به پرسشهای گذشته پاسخ منفی خواهد داد و هرگز نمی پذیرد که نویسندگانِ کج اندیش به بهانهٔ «خیال پردازی» دانشمندان جهان را مورد اهانت قرار دهند و از احترام و اعتبار ایشان در نظر مردمان بکاهند. پس چگونه توقّع دارند که مسلمانان اجازه دهند کسی همچون سلمان رشدی، به پیامبرِ مقدّس اسلام (ص) و همسران و یارانش اهانت ورزد و آنگاه عذر آورد که:

«این کتاب، ساختاری خیالی و رؤیا گونه دارد»[۴۰]!

ما گمان نمی‌کنیم که حتّی خود سلمان رشدی بپذیرد که نویسنده‌ای در شرح زندگانی وی قلمفرسایی کند و در خلال نوشتارش، اعمال زشت و تنفّرانگیزی را بدو نسبت دهد و عذرش این باشد که من آن بیوگرافی را در عالم تخیّل و رؤیا تهیّه کرده‌ام! مگر آنکه سلمان رشدی اساساً بدی و زشتی را باور نداشته باشد و هر کاری را نسبت بخود خوب و زیبا بشمارد که در اینصورت فتوای قتلش را نیز باید اقدامی برازنده تلقّی کند!

حقارت سلمان رشدی

رشدی که در کار نویسندگی، نه از ذوق **ولتر** برخوردار است که لااقل بدستاویز تحریف تاریخ، افسانه‌ای هنرمندانه بیافریند و هیجان خواننده را برانگیزد و نه حوصلهٔ مطالعه و تتبّع **لامنس** و **گلدزیهر** را دارد که کتاب خود را از مراجع و مآخذ گوناگون پر کند هر چند مانند

۴۰ــ این سخن را سلمان رشدی به هنگام مصاحبه با رادیوی رسمی هند ابراز داشته است.

آندو تن، با غرض ورزی به گزارشهای تاریخی بنگرد! هنر او در آیات شیطانی اش، تغییر نامها و دشنامگویی به شخصیّت ها،و پرکردن فضای داستان از رویدادهای جنسی است! و این امر بر حقارت سلمان رشدی در کار نویسندگی دلالت می‌کند چرا که آمیختن واقعیّت با تخیّلات شهوانی و انباشتن کتاب از زشتگویی، پست‌ترین نوع نویسندگی بشمار می آید که نفوس حقیری از نویسندگان بدان اقبال می‌کنند و نیز معمولاً مورد پسند کسانی از خوانندگان قرار می‌گیرد که با نویسندهٔ‌داستان، سنخیّت روحی و تجانس فکری دارند.

آری رشدی، کتاب خود را با دشنامهای گوناگون به یاران پیامبر (ص) همچون **مثلّث تُفاله** (برای سلمان و خالد و بلال) و **کودنها و دلقک‌ها ولندهورسیاه*** (برای بلال محرومیّت کشیده و شکنجه دیده) و امثال این ناسزاها آراسته است! و همچنین بخش مبسوطی از کتابش را به توصیف **«فاحشه خانه‌ای»** اختصاص داده که زنانی بدکار در آنجا بخدمت مشغولند! و رشدی نام همسران پاک پیامبر اسلام (ص) را بر این روسپیان آلوده نهاده و در طول کتاب، بتدریج زنان پیامبر (ص) را بلحاظ هویّت، جانشین آنها می‌کند. در سطوح دیگر کتاب نیز مسائل جنسی، بگونه‌ای انحراف آمیز جلوه داده می شود مثلاً در آنجا که **«صلاح الدّین چامچا»** توسّط مردی در خانهٔ پدرش مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد، یا در آنجا که سر پرست جبرئیل (جوان هندی) با وی به عمل شنیع می پردازد. پس شگفت آور نیست که کتاب «آیات شیطانی» درمغرب زمین، مایهٔ شادمانی و پسند خاطر کسانی واقع شده باشد که به حمایت از «همجنس گرایی» شهرت دارند و یا از روسپیگری و اهل فحشاء جانبداری می‌کنند! چنانکه نشریهٔ بدنام **«اسکرو»** چاپ نیویورک که بلندگوی روسپیان و منحرفان بشمار می آید، از کتاب «آیات شیطانی» سرسختانه حمایت کرده است! ... از سوی دیگر **گیلون ریتکن**، ناشر کتاب رشدی از **یهودیان** انگلیس شمرده می شود و برخی از نشریّات **یهودی** نیز دفاع از رشدی را با حرارت بعهده گرفته اند مانند روزنامهٔ انگلیسی **ساندی تایمز** که بمدیریّت یهودی مشهور، **رابرت مردوخ** منتشر می شود. سر پرست این روزنامه ضمن تعریف و تمجید از هنر رشدی! بمقامات مربوطه پیشنهاد نموده که جایزهٔ ادبی سالانهٔ انگلیس را به وی اختصاص دهند و این پیشنهاد بموقع قبول می افتد و جوائز سنگینی به رشدی داده می شود![41] بعلاوه، دولت انگلیس در عمل نیز حمایت خود را از رشدی اعلان می دارد. این

---

* an enormous black

۴۱ــ روزنامه‌ها نوشته‌اند: هنگامی که سلمان رشدی کتاب آیات شیطانی را برای چاپ آماده کرد، ۶ بنگاه انتشاراتی که اغلب بوسیلهٔ صهیونیستها اداره می‌شد ازکاررشدی استقبال نمودندوسرانجام، انتشارات "پنگوئن" با پیشنهاد پرداخت ۵۸۰/۰۰۰ پوند ←

همه تأیید و تشویق، آن هم دربارهٔ یک قصه‌نویس بی مایه، اهل فکرت را بدین گمان می افکند که سلمان رشدی از آبشخور دیگری سیراب می‌گردد و بجای خدمت به فرهنگ و هنر، در خدمت توطئه های یهودیان و سیاست بازیهای بریتانیای کبیر! نقش بازی می‌کند.

اساساً معلومات رشدی دربارهٔ سیرت نبوی (ص) در حدّی نیست که بتواند بصورتی ژرف و محقّقانه در این زمینه اظهار نظر کندومخصوصاً ابعاد معنوی اسلام را بخوبی بشناسد زیرا که او در سنّ ۱۳ سالگی ترک وطن کرده و از هندوستان، رهسپارانگلیس شده است ودر انگلیس نیز ازمعنویّات اسلام بهره‌ای نبرده، پس چگونه می تواند ازاینمعنی سخن بگوید و صاحبنظر شمرده شود؟!

در اثبات این مسئله لزومی ندارد که ما قلمفرسایی کنیم و سخن را طولانی نماییم زیرا خودِ سلمان رشدی ضمن کتاب «شرم» بر فقر معنوی خویش اعتراف نموده و در اینباره نوشته است: **«وقتی کسی از سرزمینِ زادگاهش واکنده می شود، او را مهاجر می نامند. وقتی کشوری این کار را می‌کند (مثلاً بنگلادش) کارش را جدایی یا انفصال می‌گویند. میدانید بهترین ویژگی آدمهای مهاجر و کشورهای جدا شده چیست؟ به نظر من، امیدواری است ... میدانید بدترین ویژگی آنها چیست؟ اینستکه چمدانهایشان خالی است! منظورم چمدانهای معنوی است و نه آنهایی که از چرم ومقوّا ساخته شده است وتک وتوکی یادگارهای معنی باخته درآنها یافت می‌شود. ما فقط از زادگاهمان واکنده نشده‌ایم، از تاریخ و یاد و زمان هم جدا شده‌ایم، شاید من هم چنین آدمی باشم و پاکستان هم چنین کشوری [۴۲]».**

ما اعتراف رشدی را دربارهٔ اینکه «چمدانهای معنویش خالی است»! می پذیریم و چون به کتاب «آیات شیطانی» نظر می افکنیم، خَلأ معنوی و اخلاقی و فرهنگی‌را در نویسندهٔ کتاب کاملاً درک می‌کنیم چرا که متأسّفانه کتاب مزبور را سرشار از غلط گویی و انباشته از صحنه های زشت و تیره می بینیم. افسانه سازیهای رشدی با هیچ مدرک و مأخذی قابل تطبیق نیست و جزعالم خیال! مرجعی برای آنها نتوان پیدا کرد. رشدی از ساختن و بهم انداختن این افسانه ها دو غرض اساسی را دنبال می‌کند، یکی آنکه می‌کوشد تا وحیِ محمّدی (ص) را بکلّی منکر شود و دیگر آنکه سعی دارد همسران و نزدیکان پیامبر (ص) را به فساد متّهم سازد. امّا در هیچیک از اهداف خود موفّق نیست زیرا برای اثبات نخستین هدفش این دروغ را از خود بافته که: **سلمان پارسی** (صحابی گرانقدر پیامبر) مردی شرابخواره

به نویسنده، چاپ ونشرکتاب اورا بعهده گرفت. آیا این سرمایه‌گذاری‌کلان برای چاپ کتابی برضد اسلام، توطئه آمیز بنظر نمی‌رسد؟!

۴۲ــ کتاب «شرم» اثر سلمان رشدی، ترجمهٔ مهدی سحابی، صفحهٔ ۱۰۰.

و زن باره بود! ضمناً در شمار **«نویسندگان وحی»** نیز درآمد! سپس به میل خود آیات قرآن را تغییر می داد و حتّی آیه سازی می‌کرد! و عجب آنکه پیامبر اسلام (ص) در نمی یافت که آیات اصیلِ قرآنی کدامین بوده و ساختهٔ دروغینِ سلمان کدام است! از همینرو، سلمان دست از ایمان برداشت و به ارتداد گرایید.[۴۳] رشدی ازنگارش این قصّه می خواهد خواننده را در وحی محمّدی به انکار وادارد و در اعتقاد به صدق پیامبر (ص) رخنه پدید آورد با اینکه:

اوّلاً: مدارک تاریخی در گزارش از زهد و پارسایی و حقیقت جوییِ سلمان، همداستانند و همگی استواریِ او را در ایمان به پیامبر اسلام (ص) تا پایان زندگی یاد می‌کنند. سلمان رشدی اگر عادت ندارد که در این باره، به تواریخ و أسناد اصیل عرب بنگرد لااقل، به کتاب: **«سلمان پاک و شکوفه های معنویّتِ اسلام در ایران»*** اثر **پروفسور ماسینیُون**، پژوهشگر شهیر فرانسوی نگاه کند و قدری خجالت بکشد!

ثانیاً: در هیچیک از مآخذ تاریخی نیامده که سلمان پارسی از جملهٔ نویسندگان وحی (مانند **علیّ بن أبی طالب و عثمان بن عفّان و زیدبن ثابت** و دیگران) بوده تا چه رسد به آنکه وحی نبوی (ص) را بدلخواه خود دگرگون کرده باشد!

ثالثاً: قرآن کریم همهٔ سخنوران عرب را فراخوانده تا اگر در وحی قرآنی تردیدی دارند بکوشند تا دست کم یک سوره همچون سوره‌های قرآن بسازند و بنمایش گذارند.[۴۴] و از میان آنهمه عربهای فصیح ــ از شاعر و خطیب ــ که با اسلام سر دشمنی داشتند، یکتن هم نتوانست چنین هنری از خود نشان دهد. آنوقت چگونه سلمان پارسی زبان، که عمری در میان غیر عرب گذرانده، از راه رسیده و چنان سوره هایی ساخته که حتّی خود پیامبر (ص) هم عبارات عربی او را از آیات بلیغ قرآنی باز نشناخته است؟! آخر دروغ هم حدّ و حسابی

۴۳ــ در این افسانه، رشدی ماجرای عبدالله بن سعد بن ابی سرح را تحریف کرده و سلمان پاک را بجای او نهاده است؛ عبدالله هم هیچگاه توان آیه سازی نداشت بلکه بقول طبری (جامع البیان ج ۷ ص ۲۷۳) و دیگران، نامهای خداوند را در مقاطع آیات قرآنی تغییر می داد و مثلاً به جای: (عزیز حکیم) دو کلمهٔ (غفور رحیم) را می نشاند و البته پیامبر اکرم (ص) از خیانت او آگاه شد و از اینرو به مکّه گریخت و در فتح این شهر مورد عفو رسول خدا (ص) قرار گرفت.

* Salmân Pâk et lesprémices Sprrituelles de L'Islam Iranien

۴۴ــ اشاره به این آیهٔ کریمه است که: و إن کنتم فی ریب ممّا نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداء کم من دون الله إن کنتم صادقین (البقرة/۲۳)

یعنی: «اگر از آنچه بر بندهٔ خویش (محمّد) فرو فرستادیم در شک اندرید پس سوره ای همانند آنرا بیاورید و گواهان خود را که غیر خدای یگانه اند به کمک فرا خوانید، اگر راستگویید».

دارد!

رشدی در پی دروغپردازیهای گذشته‌اش، می‌کوشد تا سلمان پارسی را در صحنه‌های دیگر نیز به مخالفت با پیامبر متّهم سازد تا این اندیشه را در خواننده تقویت کند که سلمان، بهیچوجه وحیِ محمّدی را باور نداشت، مثلاً افسانهٔ دراز و مکرّری پیش آورده مبنی بر اینکه بت‌پرستان عرب به پیامبر پیشنهاد کردند که با آنها از راه سازش درآید و خدایان ایشان را بستاید. پیامبر (ص) در انجام این عمل با سلمان پارسی رایزنی کرد و سلمان با اقدام بدینکار آشکارا مخالفت ورزید ولی پیامبر (ص) بی اعتناء به رأی وی به ستایش بت‌ها پرداخت! با آنکه همهٔ تواریخ اتّفاق دارند که پیشنهاد بت‌پرستان بروزگار قبل از هجرت یعنی دوران مکّه مربوط می شود و سلمان پارسی چنانکه **ابن هشام**[۴۵] و**ابن سعد**[۴۶] و دیگران آورده‌اند در دوران مدینه، بحضور پیامبر (ص) رسید و در مکّه از سلمان پارسی خبری نبود! بعلاوه، قرآن کریم از این ماجریٰ بروشنی حکایت نموده و به تصریح آورده است که پیامبر (ص) به توفیق خدا از تمایل به پیشنهاد مشرکان خودداری نمود که اگر چنان نکرده بود سخت گرفتار عقوبت و مجازات می شد[۴۷]! پس سلمان رشدی جز اتّهام و افتراء چه دلیلی بر ادّعای خود دارد؟

امّا در مورد همسران پیامبر (ص) باید دانستکه محمّد بن عبداللّه (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در حالی که بیست و پنج سال داشت با خدیجه (ع) که پانزده سال بزرگتر از وی بود ازدواج کرد و تا خدیجه در دنیا می زیست همسر دیگری برنگزید و خدیجه در حدود ۶۵ سالگی وفات کرد. بنابراین، پیامبر اسلام (ص) تمام دوران جوانی خود را با تنها همسرش بسر آورد و اگر مردی هوسباز بود با توجّه به رواج چند همسری در مکّه، می توانست در ایندوران همسرانی دیگر نیز انتخاب کند. البتّه بعد از آنکه خدیجه رخت از این جهان بربست پیامبر زنانی را به ازدواج خود درآورد. امّا در این زناشویی ها، هرگز از اهداف مقدّس خود دور نشد و مصالح جامعهٔ عربی را از یاد نبرد بدینمعنی که ازدواجهای او مایهٔ

۴۵ــ به سیره ابن هشام، القسم الأوّل، صفحهٔ ۲۱۹ بنگرید.

۴۶ــ به طبقات ابن سعد، الجزء الرّابع، صفحهٔ ۵۶ نگاه کنید.

۴۷ــ اشاره به این آیهٔ کریمه است که: و لولا أن ثبّتناک لقد کدت ترکن إلیهم شیئاً قلیلاً. اذاً لأذقناک ضعف الحیوٰة و ضعف الممات ثمّ لا تجد لک علینا نصیراً (الإسراء/۷۴ و ۷۵)

یعنی: «اگر نه آن‌بود که پایداریت داده بودیم نزدیک بود که اندکی به آنان متمایل شوی. آنگاه تو را دو چندان در دنیا و دو چندان در آخرت عذاب می کردیم و سپس برای خود هیچ یاوری در برابر ما نمی یافتی».

ایجاد رابطه با قبائل عرب، و ترک جنگ و خونریزی، و نقض رسوم خرافی، و سر پرستی زنانی که شوهرانشان در جنگ کشته شده بودند و امثال این مصالح می شد که شرح یکایک این امور در این رسالهٔ کوتاه نمی‌گنجد و ما در بخش چهارم از کتاب **«خیانت در گزارش تاریخ»** در این زمینه بطور گسترده سخن گفته‌ایم و از کسانی که در غرب بسر می برند و بر چند همسریِ پیامبرِ ما خرده می‌گیرند در شگفت هستیم مگر **«کتاب مقدّس»** خود را نخوانده‌اند که گزارش می دهد پیامبرانی چون **ابراهیم و یعقوب و داود و سلیمان** علیهم السّلام هر کدام بیش از یک همسر داشتند؟ پس چرا به پیامبران مزبور اعتراض ندارند؟ امّا چنانچه بر هیچ دینی پایبند نیستند، شگفتیِ ما از ایشان افزونتر است! زیرا که اینگروه هر چند رسماً از یک همسر برخوردارند ولی در عمل با دهها زن ارتباط جنسی دارند و هیچ قید و شرطی را نیز در اینکار لازم نمی شمرند، آنگاه از مسلمانان که برای چند همسری، شرائطی بس دشوار را باید تحمّل کنند عیب می‌گیرند! یا بر پیامبر بزرگشان اهانت روا میدارند. آیا اینکار، شرط انصاف است؟!

امّا زشتیِ کار سلمان رشدی که به همسران پاک پیامبر (ص) جسارت ورزیده از همه بیشتر است زیرا که اگر او یکبار تاریخ عصر نبوی را خوانده بود بخوبی در می یافت که مسلمانان در آنروزگار چه ارج و احترامی برای پیامبر خدا (ص) و همسرانش قائل بودند بطوریکه، هر کدام از آنان را **«اُمُّ المؤمنین»** یعنی مادر روحانی خود می شمردند، آری چنان زنان مقدّسی را با روسپیان خیابانهای انگلیس، سنجیدن! بخوبی نشان می دهد که چمدانهای خالیِ سلمان رشدی را در انگلیس از چه اخلاقی پر کرده‌اند.

ای آزادی! بنام تو چه جنایتها که نکرده‌اند؟!

برخی از روزنامه‌نگاران غربی همینکه ملاحظه کردند مسلمانان از تهمت های سلمان رشدی خشمگین و خروشان شده‌اند، بانگ و فریاد برآوردند که: «ای داد! پس آزادی کجا رفت؟!» حقّاً که اینگروه، مفهوم آزادی را در نیافته و یا عمداً آنرا تحریف کرده‌اند. شک نیست که آزادیِ افراد، امری ارجمند و محترم است امّا حدود آن تا کجا است؟ آری، آزادیِ فرد تا آنجا می تواند گسترده باشد که برای دیگران زیانی ببار نیاورد، یعنی آزادی ایشان را سلب نکند و آبرو و حیثیّت آنان را به بازی نگیرد. و فهم این مسئله در قرن بیستم کاری دشوار نیست که به توضیح و تمثیل نیاز افتد. اسلام هم می‌گوید که انسانها آزادند، امّا نه آزاد برای آنکه بدیگران تهمت زنند و ناسزا بگویند و جامعه را بفریبند ...! این چنین آزادی، ازهر کشنده برای جامعهٔ انسانی خطرناک‌تر است! آیا می توان باور کرد که روزنامه‌نگاران غربی این حقیقت را نمی دانند؟! شگفتا که چون سلمان رشدی در

کتاب «**بچه‌های نیمه شب**» **ایندیرا گاندی** را بدون دلیل، مورد اتّهام قرار داد و آنگاه در دادگاه مجرم و محکوم شناخته شد، کسی از روزنامه‌نگاران مزبور به رأی دادگاه اعتراضی نکرد و آنرا برخلاف آزادی نشمرد ولی اینک که مسلمانان گیتی از تهمت‌ها و دروغپردازیهای رشدی خشمناک شده‌اند، آقایان، سنگ آزادی به سینه می‌زنند! **تاچر** نخست وزیر انگلیس، به نام «آزادی» از سلمان رشدی حمایت می‌کند ولی خودِ وی دستور می‌دهد تا کتاب «**شناسایی و شکار جاسوس***» را درانگلیس توقیف‌کنند و نسخه‌های آنرا جمع آورند! چرا؟ برای اینکه **پیتر رایت** نویسندهٔ این کتاب، از وحشیگریِ سازمانهای جاسوسی انگلیس پرده برداشته است!

روزنامه‌ها نوشته‌اند که **دنیس لمون**، نویسندهٔ مجلهٔ «**گی نیوز**» در سال ۱۹۷۹، به جرم نگارش سخنانی کفرآمیز به ۹ سال حبس و پرداخت ۵۰۰ پوند جریمه، در انگلستان محکوم شد. بنظر آقایان، این حکم با آزادی مباینت نداشته ولی محکومیّت سلمان رشدی مخالف و مباین با آزادی محسوب می‌شود!

برخی از غربی‌ها بدون توجه به کتب دینی خود، ادّعا می‌کنند که قرآن در محکوم شمردن کسانی که به پیامبر اسلام توهین روا می‌دارند به راه افراط رفته است!

گویا این افراد یکبار «کتاب مقدّس» را نخوانده‌اند و خبر ندارند که در **تورات** آمده است: **هر کسی که پدریا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود!** (سفر لاویان، باب ۲۰).

این حکم چنانکه ملاحظه می‌کنید برای کسانی است که بر پدریا مادر خویش نفرین فرستند تا چه رسد بکسانی که بر خدایا پیامبرش ناسزا گویند!

انجیل هم احکام تورات را تصدیق می‌کند و آنها را حکم خداوند می‌شمرد. با وجود این، در انجیل نیز می‌خوانیم که مسیح (ع) فرموده است:

«**هر که برادر خود را راقا**[۴۸] **گوید مستحقِ قصاص باشد و هر که احمق گوید مستحقّ آتش جهنم بُوَد!**» (انجیل متّی، باب ۵).

امّا در سراسر قرآن کریم بهیچوجه سخن از این موضوع در میان نیست که ناسزاگویان به رسول خدا (ص) را چگونه باید کیفر داد؟ روش قرآن مجید در رویارویی با استهزاء کنندگانِ پیامبر، اینستکه اهانت‌ها و سخریّه‌ها و شبهات آنان را مَطرح ساخته و بدانها پاسخ‌های منطقی می‌دهد یعنی با این زشتگوییها «مقابلهٔ فرهنگی» می‌کند تا بیماریهای

---

* Spay Catcher

۴۸ــ «راقا» واژه‌ای سُریانی است که برای تحقیر افراد بکار می‌رفته و در «قاموس کتاب مقدّس» اثر هاکس آنرا بمعنای «باطل» ترجمه کرده است.

روانیِ دشمنان، رو به بهبود نهد!

پیامبر بزرگوار اسلام (ص) نیز بسیاری از این ناسزاگویان و خائنان را بهنگام فتح مکّه، مورد عفو و بخشایش خود قرار داد چنانکه سلمان رشدی با همهٔ دشمنی و خصومتش، این فضیلت را دربارهٔ پیامبر اسلام نتوانسته انکار کند و در خلال داستان خود (بطور خلاصه) می نویسد: «سلمان را که مرتد شده بود پس از فتح، دستگیر کرده و نزد پیامبر می آورند، پیامبر فرمان قتل او را صادر می نماید ولی بلال میانجی شده و در نتیجه، پیامبر سلمان را عفو می‌کند و او با پولهایی که فراهم آورده بود بکشور خود باز می‌گردد»!

هر چند رشدی، صحنهٔ مزبوررا از خود ساخته و کمترین سند و مدرکی در تاریخ برای آن وجود ندارد ولی به هر صورت، رشدی روحیهٔ پیامبر ارجمند اسلام (ص) را در عفوِ مجرمان بدین نحو بازگو می‌کند.

آری، در شرح سیرهٔ پیامبر اسلام (ص) ملاحظه می‌کنیم مورّخان نوشته‌اند گهگاه که افرادی رسول گرامی (ص) را هجو می‌کردند و بویژه قبائل عرب را با اشعار هجوآمیز خود برضدّ پیامبر برمی انگیخته و به جنگ و خونریزی تشویق می‌کردند، پیامبر (ص) نیز حکمِ اعدام این ناسزاگویان و شاعران فتنه انگیز را صادر می فرمود و اینکار را برای صیانتِ جامعه و حفظ مقدّسات آن، امری لازم و بایسته می شمرد. چنانکه امروز هم اگر در میان مردمِ متمدّن جهان، کسی رهبران بزرگ مردم را با استهزاء و بهتان و ناسزا به سخریّه گیرد و احیاناً آشوب و خونریزی به راه اندازد، گمان ندارم از رویارویی شدید با قانون معاف شود.

در پایانِ این رساله، از خدای بزرگ می خواهم که دیدگان اهل ادراک و انصاف را در سراسر گیتی بروی اسلامِ راستین بگشاید تا برتریهای این آئین خدایی را بچشم بصیرت ببینند و با پیوستن به آئین محمّد (ص) سعادت حقیقی را دریابند.

ایران ــ تجریش ــ مصطفی حسینی طباطبائی

کتابنامه

۱ـ قرآن کریم — کتاب الهی

۲ـ تورات — منسوب به موسی (ع)

۳ـ انجیل لوقا — لوقا

۴ـ تفسیر جامع البیان — ابوجعفر طبری

۵ـ سیرة رسول الله (ص) — ابن هشام

۶ـ الطبقات الکبری — ابن سعد

۷ـ مسئلهٔ وحی — مهندس مهدی بازرگان

۸ـ فرهنگ تاریخی و فلسفی — پیربل

۹ـ تاریخ جنگهای صلیبی — استیون رانسیمان

۱۰ـ هلال و گل سرخ — چیو

۱۱ـ نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران — دکتر حائری

۱۲ـ روح‌القوانین — منتسکیو

۱۳ـ اسلام از نظر ولتر — دکتر حدیدی

۱۴ـ قهرمانان و قهرمان‌پرستی (الأبطال) — توماس کارلایل

۱۵ـ عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن — جان دیون پورت

۱۶ـ محمد (ص) پیامبر و سیاستمدار — مونتگمری‌وات

۱۷ـ الامام علی، صوت‌العدالة الإنسانیّة — جرج جرداق

۱۸ـ تاریخ الیهود فی‌بلاد العرب — اسرائیل ولفنسون

۱۹ـ العقیدة و الشریعة فی الإسلام — ایگناس‌گلدزیهر

۲۰ـ خیانت در گزارش تاریخ — مصطفی حسینی طباطبائی

۲۱ـ دفاع عن‌العقیدة و الشریعة — محمد غزالی

۲۲ـ [illegible] المفهرس لألفاظ الحدیث‌النبوی — جمعی از خاورشنا[illegible]

۲۳ـ نور و ماده	لوئی دوبرگلی
۲۴ـ آیات شیطانی	سلمان رشدی
۲۵ـ شرم	سلمان رشدی
۲۶ـ بچه‌های نیمه‌شب	سلمان رشدی
۲۷ـ شناسایی و شکار جاسوس	پیتررایت
۲۸ـ سلمان پاک و شکوفه‌های معنویت اسلام در ایران	لوئی ماسینیون
۲۹ـ کلیات آثار ولتر	لوئی مولاند